

فرازهایی از عاشورا

<?xml encoding="UTF-8">

1- اخبار شهادت حضرت امام حسین (علیه السلام) حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام در کودکی به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌آمد، آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌فرمود که یا علی او را برای من نگاه دار پس او را می‌گرفت و زیر گلوئی او را می‌بوسید و می‌گریست روزی آن امام مظلوم گفت ای پدر چرا گریه می‌کنی حضرت فرمود ای فرزند گرامی چون نگریم که موضع شمشیر دشمنان را می‌بوسم حضرت امام حسین علیه السلام گفت که ای پدر من کشته خواهم شد؟ فرمود بلی والله تو و برادر تو و پدر تو همه کشته خواهید شد، امام حسین علیه السلام گفت پس قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود حضرت فرمود بلی ای فرزند، امام حسین علیه السلام گفت پس که زیارت ما خواهد کرد از امت تو؟ پس حضرت فرمود زیارت نمی‌کنند مرا و پدر ترا مگر صدیقان از امت من.

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود روزی حضرت امام حسین علیه السلام در دامن حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود حضرت با او بازی می‌کرد و او را می‌خندانید پس عایشه گفت یا رسول الله چه بسیار خوش داری این طفل را حضرت فرمود که وای بر تو چگونه دوست ندارم آنرا خوش نیاید مرا از او و حال آنکه این فرزند میوه دل من است و نور دیده من است و به درستی که امت من او را خواهند کشت پس هر که بعد از شهادت او، او را زیارت کند حق تعالی برای او یک حج از حجهای من بنویسد، عایشه تعجب کرد از روی تعجب گفت که یک حج از حجهای تو؟ حضرت فرمود بلکه دو حج از حجهای من، باز او تعجب کرد، حضرت فرمود بلکه چهار حج و پیوسته او تعجب می‌کرد و حضرت زیاده می‌کرد و تا آنکه فرمود نود حج از حجهای من که با هر حجی عمره بوده باشد.

و شیخ مفید و طبرسی و ابن قولویه و ابن بابویه رضوان الله علیهم به سندهای معتبره از اصبع بن نباته و غیره روایت کرده‌اند که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه خطبه می‌خواند و می‌فرمود که از من بپرسید آنچه خواهید پیش از آنکه مرا نیابید پس به خدا سوگند که هر چه سوال کنید از خبرهای گذشته و آینده البته به آن شما را خبر می‌دهم، پس سعد بن [1] ابن وقاص [2] برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین خبر ده مرا که در سر و ریش من چند مو هست حضرت فرمود که خلیل من رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر دارد که تو این سوال از من خواهی کرد و خبر داد مرا که چند مو در سر و ریش تو هست و خبر داد که در بن هر مویی از تو شیطانی هست که ترا گمراه می‌کند و در خانه تو فرزندی هست که فرزند من حسین را شهید خواهد کرد، و اگر خبر دهم عدد موهای ترا تصدیق من نخواهی کرد ولیکن به آن خبری که گفتم حقیقت گفتار من ظاهر خواهد شد و در آن وقت عمر بن سعد کودکی بود و تازه به رفتار آمده بود لعنه الله علیه (در روایت ارشاد و احتجاج اسم سعد برده نشده بلکه دارد مردی برخاست و این سوال را نمود و حضرت همان جواب را فرمود و در آخر فرمود اگر نه آن بود که آنچه پرسیدی برهانش مشکل است به تو خبر می‌دادم عدد موهای ترا لکن نشانه آن همان بچه تو است الخ).

حمیری در قرب الاسناد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با دو کس از اصحاب خود به زمین کربلا رسید چون داخل آن صحرا شد آب از دیده‌های مبارکش ریخت فرمود که این محل خوابیدن شتر ایشان است و این محل فرود آوردن بارهای ایشان است و در اینجا ریخته می‌شود و

خونهای ایشان خوشا به حال تو ای تربت که خونهای دوستان خدا بر تو ریخته می‌شود.

شیخ مفید روایت کرده است عمر بن سعد با حضرت امام حسین علیه السلام گفت که نزد ما گروهی بیخردان هستند که گمان می‌کنند من ترا خواهم کشت، حضرت فرمود که آنها بیخردان نیستند ولیکن علماء و دانایانند، اما به این شادم که بعد از من گندم عراق نخواهی خورد مگر اندک زمانی.

و شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که امام حسین علیه السلام روزی بر امام حسن علیه السلام وارد شد چون چشم وی بر برادر افتاد گریست و فرمود ای ابا عبدالله چه تو را بگریه درآورد؟ گفت گریه من به جهت بلائی است که به تو می‌رسد، امام حسن علیه السلام فرمود آنچه به من می‌رسد سمی است که به من می‌دهند ولکن لا یومُ گیومِک روزی چون روز تو نیست سی هزار نفر به سوی تو آیند همه مدعی آن باشند که از امت جد تو راند و منتحل دین اسلامند و اجتماع بر قتل و ریختن خون و انتهاک حرمت و سببی نساء و ذُراری و غارت مال و متاع تو می‌کنند و در این هنگام لعنت بر بنی امیه فرود می‌آید و آسمان خون می‌بارد و هر چیز بر تو می‌گرید حتی وحوش در بیابانها و ماهیها در دریاها. مؤلف گوید: که الحق اگر متامل بصیری ملاحظه کند مصیبتی اعظم از این مصیبت نخواهد دید که از اول دنیا تاکنون بعد از مراجعه به تواریخ و سیر واقعه‌ای به این بزرگی ندیدیم که پیغمبرزاده خودشان را با اصحاب و اهل بیت او یک روز بکشند و رحل و متاع او را غارت کنند و خیام او را بسوزانند و سر او را و اصحاب و اولاد او را با عیال و اطفال شهر به شهر ببرند و یکسره پشت پای به ملت و دینی که اظهار انتساب به او می‌کنند بزنند و سلطنت و قوت ایشان استناد به همان دین باشد نه دین دیگر و ملت دیگر!!!

ما سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ فَإِنَّا لِلَّهِ و انا اليه راجعون مِنْ مُصِيبَتِهِ مَا اعْظَمَهَا و اوجعها و انكاها لقلوب المحبين و لله در مهيار حيث قال:

يَعْظُمُونَ لَهُ أَعْوَادَ مَنْبَرِهِ وَ تَحْتَ أَرْجُلِهِمْ أَوْلَادُهُ وَ ضَعُوا
بِأَيِّ حُكْمٍ بَنُوهُ يَتَّبِعُونَكُمْ وَ فَخَرُكُمْ أَنْكُمْ صَحْبٌ لَهُ تَبَعٌ

پی نوشتها :

[1] - و ظاهر این است که این مکالمه در کوفه واقع شده و در زمان خلافت ظاهری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و بنابراین عمر بن سعد در کربلا تقریباً بیست و پنج سال داشت شش سال از عمر نحسش گذشته بود پس آنچه از کتب غیرمعتبره وارد شده که ابن سعد در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده بی‌اصل است و اگر بعضی از علمای عامه ولادت او را در روز کشته شدن عمر نوشته‌اند شاید اشتباه بر نازل شده و مراد روز کشته شدن عثمان باشد و مناسب لفظ یحبو و یدرج در این روایت معتبر هم همین است. و بر فرض اگر درست باشد عمر سعد در کربلا سی و هفت ساله تقریباً بوده، بهرحال آنچه در السنه عوام مشهور است که از عمر سعد به ریش سفید صحرای کربلا تعبیر می‌کنند بی‌ماخذ است. والله العالم نه ره.

[2] - مراجعه شود در وقایع روز عاشورا.

منبع : کتاب منتهی الامال، تألیف حاج شیخ عباس قمی

2- مسئله شفاعت کلمه "شفاعت" از ریشه "شَفَع" به معنی جفت بوده و برگرفته از "صَمَّ الشَّيْءُ إِلَى مِثْلِهِ" است و نقطه مقابل آن "وَتَر" به معنای تکی و تنها است سپس به ضمیمه شدن فرد برتر و قویتری برای کمک به فرد

ضعیف اطلاق گردیده است و به همین دلیل که شفیع به هنگام درست کردن کار دیگری و شفاعت در مورد او در حقیقت خود را رفیق او قرار می دهد به او "شفیع" و به کارش "شفاعت" گفته اند. همینطور کسی که ملك دیگری را جزو ملك خود سازد "شفیع" گفته می شود.

شفاعت در معنای صحیحش برای حفظ تعادل بوده و وسیله ایست برای بازگشت گناهکاران و در معنای غلط موجب تشویق و جرات بر گناه. (که به تفضیل در بخشهای دیگر در این باره سخن خواهیم گفت)

اشکال شفاعت

1. شفاعت "صحیح" و "باطل"

2. شفاعت در عالم تکوین

1. شفاعت باطل (شفاعت در لسان عامه) به این گفته می شود که شخص شفیع از موقعیت و شخصیت و نفوذ خود استفاده کرده و نظر صاحب قدرت را بی هیچ حساب و کتابی درباره مجرم و یا گناهکار (زیر دستان خود) تغییر دهد. گاهی با استفاده از نفوذ خود یا وحشتی که از نفوذ او دارند و زمانی با پیش کشیدن مسایل عاطفی و تحت تأثیر قرار دادن عواطف طرف و زمان دیگری با تغییر دادن مبانی فکری او درباره گناه مجرم و استحقاق او و مانند اینها....

بطور خلاصه شفاعت طبق این معنی هیچگونه دگرگونی در روحيات و فکر مجرم یا متهم ایجاد نمی کند تمام تأثیر ها و دگرگونیها مربوط به شخصی است که شفاعت نزد او می شود این شفاعت در بحثهای مذهبی مطلقاً معنی ندارد زیرا نه خداوند (نعوذُ بالله) اشتباهی می کند که بتوان نظر او را عوض کرد و نه عواطفی به این معنی در انسان است که بتوان آنرا برانگیخت و نه از نفوذ کسی ملاحظه می کند و وحشتی دارد و نه پاداش و کیفرش بر محوری غیر از عدالت دور می زند.

می توان گفت شفاعت بر محور دگرگونی و تغییر موضع "شفاعت شونده" صورت می گیرد یعنی شفاعت شونده موجباتی را فراهم می کند که از يك وضع نا مطلوب و در خور کیفر بیرون آمده و به وسیله ارتباط با شفیع خود را در وضع قابل قبولی قرار می دهد که شایسته بخشودگی گردد و همانطور که خواهیم دید ایمان به این نوع شفاعت در واقع يك مكتب عالی تربیتی و وسیله اصلاح افراد گناهکار و آلوده و بیداری و آگاهی است ؛ این چیزی نیست جز "شفاعت صحیح" که شفاعت شونده به اشاره خداوند مورد شفاعت قرار می گیرد (وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْضَاهُ... : و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد شفاعت نمی کنند سوره انبیاء، آیه 28) شفاعت در آخرت نتیجه هدایت در دنیاست. شفاعت در منطق اسلام از نوع اخیر است که بیان شد. و در بخشهای دیگر می بینیم که تمام ایرادها، خرده گیریها و حمله هلا همه متوجه تفسیر اول شفاعت می شود، نه مفهوم دوم که يك معنی منطقی و معقول و سازنده است؛ به بیانی دیگر آنچه گفته شد تفسیر اجمالی شفاعت در دو شکل "تخدیری" و "سازنده" آن بود.

2. شفاعت در عالم تکوین

آنچه در مورد شفاعت توضیح داده شد در جهان تکوین (منظور این دنیا و مسأله آفرینش است) علاوه بر عالم تشریع نیز فراوان دیده می شود، نیروهای قویتر این جهان به نیروهای ضعیف تر ضمیمه شده و آنها را در مسیر هدفهای سازنده پیش می برند؛ آفتاب می بارد و بذرها را در دل زمین آمده می سازند تا استعدادهاي درونی خود را به کار گیرند (تا به وضع قابل قبولی برسند) و نخستین جوانه حیات را بیرون فرستند، پوست دانه ها را بشکافند و از ظلمتکدهء خاک سر بر آورده و به سوی آسمان که از آن نیرو گرفته اند پیش روند ، به سوی شفیع که

شفاعتشان کرده است.

این صحنه ها در حقیقت يك نوع شفاعت تکوینی در رستاخیز زندگی و حیات است و با اقتباس از این الگو در عالم تکوینی نوعی از شفاعت در عالم تشریعی را می یابیم ؛ راه مستقیمی که برای درك مسأله شفاعت برایمان گشوده می شود.

قرآن و شفاعت خالی از لطف نیست که بهتر است بگوییم چه طریقی بهتر از طریق قرآن برای درك مسأله شفاعت و بیان آیات و بررسی در تفاسیر مختلف در این باره آمده! در قرآن درباره " شفاعت " (به این عنوان) در حدود سی آیه آمده است (بحث ها و اشارات دیگری نیز به این مسأله با عناوین دیگر دیده می شود.

آیاتی که در قرآن پیرامون " شفاعت " آمده است را میتوان به چند دسته تقسیم کرد :

اول - آیاتی که به طور مطلق شفاعت را نفی می کند؛

لَا تُفْقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ...:

پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه داد و ستدی هست و نه دوستی و نه شفاعتی، از آنچه روزیتان کرده ایم انفاق کنید...

(سوره بقره؛ آیه 254)

و لَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ...:

و از کسی شفاعتی نپذیرند...

(سوره بقره؛ آیه 48)

در این آیات راههای متصور برای نجات محرومان غیر از ایمان و عمل صالح چه از طریق پرداخت عوض و دیون مالی و مادی، یا پیوند و سابقه دوستی و یا مسأله شفاعت نفی شده است.

حتی در مورد بعضی از گناهکاران می خوانیم؛

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ...:

شفاعت شفاعت کنندگان به حال ایشان سودی ندارد...

(سوره مدثر؛ آیه 48)

دوم - آیاتی که شفیع را منحصرأ خداوند متعال معرفی می کند و شفاعت را فقط مخصوص ذات اقدس الهی می داند؛

مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ...:

برای شما هیچ سرپرست و شفיעی غیر از خداوند نیست...

(سوره سجده؛ آیه 4)

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً...:

بگو، شفاعت یکسره از آن خداست...

(سوره زمر؛ آیه 44)

سوم - آیاتی که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می کند؛

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...:

چه کسی می تواند جز به اذن خدا شفاعت کند؟...

(سوره بقره؛ آیه 255)

و لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ إِذْنُهُ لَهُ...:

شفاعت جز برای کسانی که خداوند اذن (اجازه) دهد سودی ندارد...

(سوره سباء؛ آیه 23)

چهارم - آیاتی است که شرایطی را برای شفاعت شونده (مشفوع) بیان کرده است، گاهی این شرط را رضایت و

خشنودی پروردگار معرفی می کند؛

و لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْضَاهُ...:

و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد شفاعت نمی کنند...

(سوره انبیاء؛ آیه 28)

و گاه شرط آن را گرفتن پیمان و عهد نزد خدا معرفی می کند؛

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا...:

کسی به شفاعت دست می یابد که به خداوند و به پیامبر ایمان داشته باشد و نزد خدا تعهد و پیمان بسته

باشد...

(سوره مریم؛ آیه 87)

و زمانی هم صلاحیت شفاعت شدن را از بعضی از مجرمان و گناهکاران سلب می کند؛

مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا يَشْفَعُ يَطَاع...:

برای ستمگران نه یآوری هست و نه شفاعتگری که مورد اطاعت باشد...

(سوره غافر؛ آیه 18)

البته شرایط شفاعت شونده در بخش های دیگر آمده است.

پنجم - در آیاتی نیز شفاعت به معنی یازی و پشتیبانی از برادر عقیدتی و دینی در کمک به وی و یا در جهاد با

تجاوزگران است که بهره دنیوی غنایم و پاداش اخروی آن جنت خداست و اگر در گناه و تجاوزی با همدینش

رفاقت کند، بهره دنیای او سرزنش و نصیب جهان دیگرش کیفر خواهد بود؛

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا...:

هر که شفاعتی نیکو کند، او را بهره ای باشد و کسی را که شفاعتی بد کند وی را از آن سهمی باشد...

(سوره نساء؛ آیه 85)

معانی و تعبیر دیگری نیز از مسأله شفاعت در قرآن کریم آمده است ولی آنچه مد نظر ما بوده است در دسته

بندیهای فوق ذکر شده است.

احادیث و شفاعت در روایات و احادیث اسلامی تعبیرات فراوانی درباره شفاعت آمده است که در بیان مسأله

شفاعت در ذیل آیات قرآن بسیار راهگشاست، از جمله:

1- در تفسیر "برهان" از امام کاظم (علیه السلام) از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده که می فرماید: از پیامبر

اکرم (ص) شنیدم "شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَايَرِ مِنْ أُمَّتِي...": "شفاعت من برای مرتکبین گناهان کبیره از امتم است..."

راوی حدیث که ابن ابی عمیر است می گوید: از امام کاظم (علیه السلام) پرسیدم چگونه برای مرتکبان گناهان

كبيره شفاعت ممكن است در حالى كه خداوند مى فرمايد: "وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ" مسلمان است كسى مرتكب گناهان كبيره شود مورد ارتضاء و خشنودى خداوند نيست! امام كاظم (عليه السلام) در پاسخ فرمود:

"هر فرد با ايماني كه مرتكب گناهي مى شود طبعاً پشيمان خواهد شد و پيامبر (ص) هم فرموده پشيماني از گناه توبه است.... و كسى كه پشيمان نگردد مؤمن واقعي نيست و شفاعت براى او نخواهد بود و عمل او "ظلم" است، همينطور خداوند مى فرمايد ظالمان دوست و شفاعت كننده اى ندارند" (تفسير برهان، جلد 3، ص 57)

مضمون صدر حديث اين است كه شفاعت شامل مرتكبان گناهان كبيره مى شود ولي ذيل حديث روشن مى كند كه شرط اصلى پذيرش شفاعت واجد بودن ايماني است كه مجرم را به مرحله ندامت، خودسازى و جبران برساند و از ظلم، طغيان و قانون شكى برهاند. (شفاعت سازنده و صحيح)

2- در كتاب كافى از امام صادق (عليه السلام) در نامه اى كه به تمامى اصحابش نوشت چنين نقل شده: "مَنْ سَرِهَ أَنْ يَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَطْلُبْ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَرْضَىٰ عَنْهُ"

لحن اين روايت نشان مى دهد كه براى اصلاح اشتباهاتى كه در زمينه شفاعت براى بعضى ياران امام (عليه السلام) خصوصاً و جمعى از مسلمانان عموماً رخ داده است صادر شده و با صراحت شفاعتهاى تشويق كننده به گناه در آن نفى شده است و مى گويد "هر كس دوست دارد مشمول شفاعت گردد بايد خشنودى خدا را جلب كند."

(بحارالانوار چاپ قديم، جلد 3، ص 304)

3- باز در حديث ديگرى از امام صادق (عليه السلام) مى خوانيم:

"إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَعَثَ اللَّهُ الْعَالَمَ وَالْعَابِدَ، فَإِذَا وَقَفَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قِيلَ لِلْعَابِدِ انْطَلِقْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَ قِيلَ لِلْعَالَمِ قِفْ تَشْفَعُ لِلنَّاسِ بِحَسَنِ تَأْدِيكِ لَهُمْ :

"در روز رستاخيز خداوند، عالم و عابد را بر مى انگيزد و به عابد مى گويد تنها خود به سوى بهشت رو اما به عالمى گويد براى مردمى كه تربيت كردى شفاعت كن"

(اختصاص مفيد نقل از بحار، جلد 3، ص 305)

در اين حديث پيوندى در ميان "تأديب عالم" و "شفاعت او نسبت به شاگردانش" كه مكتب او را درك کرده اند ديده مى شود كه مى تواند پرتويى به روى بسيارى از موارد تاريخ اين بحث بيفكند.

بعلاوه اختصاص شفاعت كردن به عالم و نفى آن از عابد نشانه اى است از اين كه شفاعت در منطق اسلام يك مطلب قراردادى و يا پارتى بازي نيست بلكه يك مكتب تربيتى است و تجسمى است از تربيت در جهان.

4- با نگاهی به كتاب هدايتمان (قرآن مجيد) به فكر فرو مى روى كه بيش از 70 مرتبه كلمه نماز با اين عنوان و يا عناوينى ديگر آورده شده است؛ چه چيزى در پس اين همه اصرار نهفته است، نماز و بر پاداشتن ان چقدر بايد مهم باشد كه وقتى ظهر عاشورا امام حسين (عليه السلام) با يادآورى ابوثمامه صاعدى جنگ با لشكر شيطان را به خاطر نماز (ستون دين) متوقف مى كند و ساعتى اجازه مى خواهد براى ديدار با پروردگار، از اين بالاتر ديگر چه نمونه اى بايد برايمان آورده شود؟!

ترك نماز جزء آن چيزهايى است كه پيامبر (ص) ما درباره آن مى فرمايند؛

لَا يَنَالُ شَفَاعَتِي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ وَ لَا يَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ لَاوَاللَّهِ :

کسی که نماز را سبک بشمارد به شفاعت من دست نیابد و به خدا سوگند که در کنار حوض [کوثر] بر من وارد نشود.

از اینکه پیامبر (ص) کسی را که مرتکب گناه کبیره شده شفاعت می کند ولی سبک شمارنده نماز را شفاعت نمی کند، معلوم می شود که سبک شمردن نماز از سایر گناهان کبیره ای که مورد شفاعت پیامبر و آلش (علیهم السلام) قرار می گیرند بزرگتر و آثار آن برای انسان، خطرناک تر است و شاید بتوان گفت با توجه به فرمایش پیامبر اکرم (ص) که رحمة للعالمین است، سبک شمردن نماز از بزرگترین منکرات است (منکر: زشتی و گناهی که از آن نهی شده ایم).
باشد که با سبک نشمردن نماز خود را از شفاعت شوندهگان قرار دهیم. (انشاء...)

شرایط شفاعت شونده با توجه به اینکه شفاعت به معنای صحیح قیود و شرائط فراوانی در چند جهت دارد، کسانی که به این اصل معتقدند برای اینکه مشمول آن شوند ناگزیرند شرائط آن را فراهم کنند، شرائطی همچون؛ از گناهان سنگین همانند حقّ النَّاس و ظلم که امید شفاعت را به صفر می رساند بپرهیزند.
برنامه خود را در يك دگرگونی عمیق و همه جانبه در وضع خویش شروع کنند.
برای رسیدن به مقام "ارتضاء" و برقرار ساختن "عهد الهی" (با توجه به آنچه که در بخشهای پیش گذشت) از گناه توبه کنند و یا حداقل در آستانه توبه قرار گیرند.
خلافکاری و شکستن سد قوانین الهی را متوقف سازند و یا لاقلاً تقلیل دهند.
ایمان به خدا، رسولش، آخرت را در خود زنده نگه دارند.
سبک نشماردن نماز یکی از شروط مهم در دستیابی به شفاعت است.
همچنین باید میان شفیع و شفاعت شونده رابطه ای بوده و شفاعت شونده زمینه شفاعت را در دنیا (با برقراری پیوند میان خود و شفیع، اقتباس از صفات او، ایجاد يك نوع سنخیت - هر چند ضعیف - بین خود و او برقراری سازد، برای رسیدن به نتیجه اینگونه امادگیها لازم است. کسی که امام حسین و امام علی (علیهما السلام) را نمی شناسد و از آنها تبعیتی ندارد، چگونه می تواند از شفاعت آنها بهره مند شود؟
منبع : تفسیر نمونه، تفسیر مجمع البیان، تفسیر نسیم حیات (دکتر بهرام پور) / عزادار حقیقی، محمد شجاعی
3- انبیاء و زمین کربلا

مرحوم شوشتری می نویسد : ورود به زمین کربلا باعث حزن و رقت است چنانکه نسبت به جمیع انبیاء واقع شد چون روایت شده که همه پیامبران به زیارت کربلا توفیق یافته اند : (همه انبیاء زیارت نمودند آن مقام شریف را و در آن توقف کرده گفتند : ای زمین تو مکانی پر خیر هستی در تو دفن خواهد شد ماه تابان امامت) (1)
هر يك از پیامبران که وارد کربلا می شدند صدمه ای بر ایشان وارد می شد دلتنگ مهموم گشته از خداوند سبب آن را سؤال می نمودند خداوند وحی می فرمود که این زمین کربلاست و در آن حضرت حسین علیه السلام شهید خواهد شد . (2)

1- چون اهل بیت وارد کربلا شدند ام کلثوم عرض کرد : ای برادر این بادیه هولناکی است که از آن خوف عظیم بر دلم جا گرفته ؟!

حضرت حسین علیه السلام فرمود: بدانید که من در وقت عزیمت از صفین با پدرم امیر المومنین علیه السلام وارد این زمین شدیم . پدرم فرود آمده سر درکنار برادرم گذارده ساعتی در خواب رفت و من بر بالین او نشسته

بودم ناگاه پدرم مشوش از خواب بیدار شد و زار زار می گریست . برادرم سبب آنرا پرسید فرمودند : در خواب دیدم که این صحرا دریایی پر از خون بود و حسین من در میان آن دریا افتاده دست و پا می زند و کسی به فریاد او نمی رسید .

پس رو به من کرده فرمود:

(ای حسین چگونه خواهی بود هرگاه برای تو در این زمین چنین واقعه ای رو دهد ؟)

گفتم : صبر می کنم و بجز صبر چاره ای ندارم (3)

2- هنگامی که حضرت آدم به زمین فرود آمد حوا را ندید دنبال او می گشت تا کربلا گذر نمود بدون سبب غمگین شده سینه اش تنگ گردید و چون به محل شهادت حسین علیه السلام رسید پایش لغزید و بر زمین افتاد و خون از پایش جاری شد .

سربه آسمان بلند کرد و عرض نمود : خداوندا آیا گناهی از من صادر شد که مرا به آن معاقب فرمودی ؟ من همه زمین را گشتم و مثل این زمین به من بدی نرسید .

خداوندا به او وحی نمود که ای آدم گناه نکردی ولکن فرزندت حسین علیه السلام در این مکان از روی ستم کشته می شود خون تو به موافقت خون او جاری شد.

عرض کرد : قاتل او کیست ؟ وحی آمد : قاتلش یزید ملعون اهل آسمانها و زمین است . آدم گفت : ای جبرئیل (درباره قاتل آن حضرت) چه کنم ؟ گفت : او را لعن کن . پس آدم چهار بار او را لعن کرد و به سوی عرفات روانه شد پس در آنجا حوا را یافت . (4)

3- هنگامیکه حضرت نوح سوار کشتی شد تمام جهان را سیر نمود چون به کربلا رسید طوفانی شد (و آن کشتی به تلاطم افتاد) و نوح از غرق شدن ترسید به پروردگار خود عرض کرد : خدایا همه دنیا را گشتم چنین حالتی مثل این زمین به من دست نداد !

جبرئیل نازل شد و فرمود : ای نوح در این محل حضرت حسین فرزند زاده محمد (ص) خاتم انبیاء و فرزند علی علیه السلام خاتم اوصیاء کشته می شود

پرسید : ای جبرئیل قاتل او کیست ؟ پاسخ داد : قاتل او ملعون هفت آسمان و زمین می باشد . پس نوح چهار مرتبه او را لعن کرد سپس کشتی سیر نمود تا به جودی رسید و در آنجا مستقر شد . (5)

4- حضرت ابراهیم چون از کربلا عبور کرد اسبش لغزید و از اسب افتاد سرش شکسته خون جاری شد پس شروع به استغفار نمود و عرض کرد : خدایا چه گناهی از من صادر شد ؟

جبرئیل نازل شد و گفت : ای ابراهیم گناهی از تو سر نزده لکن در این زمین فرزند زاده خاتم پیامبران و فرزند (علی علیه السلام) خاتم اوصیاء کشته می شود از این جهت خون تو جاری شد تا موافق با خون آن جناب گردد... (6)

5- هنگامیکه اسماعیل گوسفندان خود را برای چرا به کنار فرات فرستاد چوپان به او خبر داد چند روز گوسفندان آب نمی آشامند! اسماعیل از خداوند سبب آن را پرسید جبرئیل نازل شد و گفت : ای اسماعیل از گوسفندان سؤال کن سبب آن را می گویند.

به آنها فرمود: چرا از این آب نمی آشامید؟ به زبان فصیح گفتند:

(به ما خبر رسید ه که فرزندت حسین علیه السلام فرزند زاده حضرت محمد (ص) در اینجا با لب تشنه کشته می شود و ما به جهت حزن بر او از این شریعه آب نمی نوشیم)

اسماعیل در باره قاتل آن جناب سؤال کرد گفتند : آن حضرت را ملعون اهل آسمانها و زمین و تمام خلایق می کشد پس اسماعیل قاتل آن بزرگوار را لعنت کرد.(7)

6- روایت شده که سلیمان به فرش خود می نشست و در هوا سیر می کرد . روزی هنگامیکه در حرکت بود به زمین کربلا رسید . باد بساط او را سه دور بهم پیچانید بطوریکه سلیمان ترسید سقوط کند پس باد آرام شد و فرش در زمین کربلا فرود آمد.

سلیمان به باد گفت : برای چه (این کار را کردی و) فرود آمدی ؟ گفت: در این موضع حسین علیه السلام کشته می شود .

پرسید : حسین کیست ؟ باد گفت :حسین فرزند زاده محمد مختار (ص) و فرزند علی حیدر کرار می باشد . سؤال کرد: قاتل او کیست؟گفت : ملعون اهل آسمانها و زمین یزید می باشد . سلیمان دست برداشت و یزید را لعن و نفرین نمود و جن و انس آمین گفتند.

پس باد وزید و بساط سیر خود ادامه داد.(8)

7- روزی حضرت موسی علیه السلام با یوشعه بن نون سیر می کرد چون به زمین کربلا رسید کفش آن جناب پاره و بند آن باز شد و خار به پای او نشست و خون جاری گشت . عرض کرد: خدایا چه گناهی از من سر زد که (مبتلا شدم) ؟

به او وحی شد که در این موضع حسین علیه السلام کشته و خون او ریخته می شود و لذا خون تو به موافقت خون وی جاری گردید عرض کرد: پروردگارا حسین کیست ؟ خطاب آمد :او فرزند زاده محمد مصطفی و پسر علی مرتضی است .

پرسید قاتل او کیست ؟ گفته شد : او ملعون ماهیان دریا و وحشیان صحرا و پرندگان هواست . موسی علیه السلام دست برداشت و بر یزید لعن و نفرین کرد و یوشع آمین گفت آنگاه به دنبال کار خود روان گشت.(9)

8- روزی که حضرت عیسی علیه السلام با حواریون در بیابان سیاحت می کردند گذرشان به کربلا افتاد . شیری غران را دیدند که راه را بر ایشان بسته است .

حضرت عیسی پیش آمد و فرمود : ای شیر چرا در این جاده نشسته ای و نمی گذاری عبور کنیم ؟ آن شیر به زبان فصیح گفت : (من راه را برای شما باز نمی کنم تا اینکه بر یزید کشنده حسین علیه السلام لعن کنید .)

حضرت عیسی فرمود : حسین کیست ؟ شیر گفت : او فرزند زاده محمد پیامبر امی و پسر علی ولی خداست . فرمود :قاتل او کیست؟ گفت : قاتل وی ملعون تمام حیوانات وحشی و گرگان و درندگان خصوصا در روزهای عاشورا است.

پس حضرت عیسی دست برداشت و بر یزید لعن و نفرین کرد و حواریین آمین گفتند . پس شیر از راه دور شد و ایشان گذشتند .(10)

مرحوم مازندرانی حایری ذیل این قضیه می نویسد : حضرت عیسی و حواریون گریستند و بر قاتل آن حضرت لعن کردند. و حضرت عیسی فرمود:یا بنی اسرائیل بر قاتل حسین علیه السلام لعن کنید و اگر زمانش را درک کردید از پای ننشینید (همراه او جهاد کنید) چون شهید شدن با او مانند شهادت با انبیاء است (11)

زیارت کردن سایر انبیاء عظام کربلای مقدسه را بر همین منوال بوده است.

9- ام سلمه – رضي الله عنها – گوید :شبى رسول خدا (ص) از پیش ما بیرون رفت و مدتی دراز از چشم ما ناپدید شد پس آشفته حال و غبار آلود به خانه آمد در حالی که دست شریفش را بسته بود. عرض کردم یا رسول

الله چه شده است که شما را پریشان و گرد آلود می بینم ؟

فرمود: در این زمان به موضعی از عراق که کربلا گویند مرا سیر دادند محل کشته شدن فرزندان حسین و گروهی از فرزندان و اهل بیت به من نشان داده شد من پیوسته خون ایشان را از آنجا بر می گرفتم و آن خونها در دست من است سپس حضرت دست خود را به طرف من گشود و فرمود : آن را بگیر و حفظ کن .

پس آن را که شبیه خاک سرخ بود گرفتم و در شیشه ای نهادم و سر آن را بستم و از آن نگهداری می کردم . چون حسین علیه السلام از مکه به سمت عراق رهسپار شد هر روز و شب آن شیشه را در آورده می بوئیدم و به آن نگاه می کردم و برای مصیبتهای حضرتش می گریستم .

چون روز دهم محرم رسید - همان روزی که در آن روز حضرت شهید شد- آن را در اول روز بیرون آوردم به همان حال بود چون در آخر روز به نزد آن رفتم آن را خونی تازه یافتم . پس در خانه خود فریاد کشیدم و گریستم و لکن از ترس اینکه دشمنان در مدینه صدایم را بشنوند و در شماتت ما شتاب کنند اندوه خود را فرونشاند و پیوسته آن روز و ساعت را در نظر داشتم تا خبر شهادت آن جناب به مدینه رسید و حقیقت آنچه دیده بودم آشکار گردید.(13)

10- شیخ صدوق رحمه الله به سند معتبر از ابن عباس روایت کرده که گفت : در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم هنگامیکه به جنگ صفین می رفت چون در نینوا - که در کنار فرات است - منزل کرد با صدای بلند فرمود : ابن عباس آیا این موضع را می شناسی ؟ گفتم : نه یا امیرالمؤمنین . فرمود : اگر این موضع را همچون من شناختی از آن گذر نمی کردی تا همانند من گریه کنی.

آن بزرگوار بسیار گریست تا آنکه ریش مبارکش تر شد و اشک بر سینه اش جاری گشت و ما نیز گریان شدیم و حضرت فرمود : آه آه مرا با آل ابی سفیان چکار ؟ مرا با آل حرب چه می شود ؟ که حزب شیطان و اولیاء کفرند؟ صبر کن یا اباعبدالله که به پدرت رسید از آنها مثل آنچه به تو خواهد رسید . پس آب طلب نمود و وضو گرفت و مقداری نماز خواند . بعد از نماز نیز همان سخنان را می فرمود و می گریست تا اینکه ساعتی به خواب رفت چون از خواب بیدار شد فرمود: یابن عباس عرض کردم : در خدمتم .

فرمود : آیا خبر دهم به تو آنچه اکنون در خواب دیدم؟ عرض کردم : پیوسته دیده شما در استراحت باد و آنچه دیدی خیر است یا امیرالمؤمنین .

فرمود دیدم گویا مردانی چند از آسمان به زیر آمدند که پرچمهای سفید در دست و شمشیرهای براق و درخشند حمایل نموده گرد این زمین خطی کشیدند سپس دیدم گویا این درختان خرما شاخه هایشان را به زمین می زنند و خون تازه از آنها می چکد و حسین فرزند و پاره تن و نور دیده ام در میان آن خونها غرق شده و فریاد و استغاثه می کند و کسی بداد او نمی رسد و گویا آن مردان نورانی که از آسمان آمده بودند او را صدا می کردند و می گفتند : (ای آل رسول صبر کنید که شما بدست بدترین مردم کشته می شوید و اینک بهشت مشتاق تست ای اباعبدالله)

سپس مراتعزیت دادند و گفتند : ای ابالحسن بشارت باد تو را که خداوند دیده ات را در روز قیامت به او روشن خواهد نمود پس بیدار شدم .

سوگند به خدایی که جان علی در دست اوست مرا خبر داد پیامبر راستگو حضرت ابوالقاسم (ص) که من این زمین را خواهم دید هنگامیکه برای جنگ با اهل بغی می روم و این زمین کرب و بلاست در اینجا دفن می شود حسین با هفده نفر از اولاد من و فاطمه . این زمین در آسمانها معروف است و از آن به عنوان زمین کرب و

بلا یاد می کنند چنانکه زمین حرمین (مکه و مدینه) و بیت المقدس را یاد می کنند.

آنگاه به من فرمود : ابن عباس در این حوالی پشکل آهو جستجو کن بخدا دروغ نگویم و به من دروغ نگفته اند آنها مثل زعفران زرد رنگند.

ابن عباس گوید : تفحص کردم و آنها را گرد هم یافتند پس ندا کردم یا امیرالمؤمنین همانطور که فرموده بودید آنها را یافتم . حضرت فرمود: خدا و رسولش راست گفتند. حضرت برخاست و به سرعت به سوی آنها آمد . آنها را برداشت و بوئید و فرمود: این عینا همان است (که مرا خبر داده اند) ابن عباس آیا داستان آنها را می دانی ؟ اینها را حضرت عیسی بن مریم بوئیده است ! هنگامیکه از این صحرا عبور می کرد و حواریین در خدمت او بودند آهوانی را دید که در این موضع جمع شده و می گریند پس حضرت عیسی با حواریین نشستند و مشغول گریه شدند و حواریین سبب نشستن و گریه آن حضرت را نمی دانستند . گفتند : یا روح الله سبب گریه شما چیست؟ حضرت فرمود: آیا می دانید این چه زمینی است ؟ گفتند : نه فرمود: این زمینی است که فرزند پیامبر خدا - احمد - (ص) و جگر گوشه طاهره بتول که شبیه مادر من (مریم) است در آن کشته و در اینجا دفن خواهد شد طینتی که از مشك خوشبو تر است زیرا که طینت آن فرزند شهید است طینت انبیاء و اولاد انبیاء این چنین است . این آهوان با من سخن گفتند که در این زمین به اشتیاق تربت آن فرزند مبارك چرا می کنیم در اینجا از شر جانوران و درندگان در امان هستیم.

پس حضرت عیسی دست برد و این پشکل ها را برداشت و بوئید و فرمود بخاطر گیاهش چنین خوشبو است . خداوندا اینها را باقی بدار تا پدرش ببوید که موجب تسلی او گردد.

سپس فرمود: این است این است که تا حال مانده و به سبب طول زمان زرد شده است . و این کشندگان حسین و یاری دهندگان دشمنان او و آنانکه او را کمک نکنند برکت مده . پس بسیار گریست و ما نیز با او گریستیم تا آنکه از بسیاری گریه برو در افتاد و مدت زیادی غش کرد. چون بهوش آمد چند پشکل برداشت و در گوشه ردای خود بست و به من دستور داد که قدری از آنها را بردارم و فرمود: ای پسر عباس هرگاه دیدی از این پشکلها خون تازه روان می شود بدانکه اباعبدالله در این زمین شهید گشته و دفن شده است. ابن عباس گوید: بخدا من آنها را بیشتر از بعضی واجبات خدای عزوجل محافظت می کردم و آنها را از جیب خود باز نمی کردم .

تا اینکه در خانه خوابیدم به ناگاه بیدار شدم دیدم از آن خون تازه روان است و جیبم پر از خون شده است . من نشستم و گریه کردم و گفتم : بخدا حسین علیه السلام شهید شده است بخدا سوگند که علی علیه السلام در هیچ سخنی به من دروغ نگفت . و هیچ خبری به من نداد مگر اینکه واقع شد چون رسول خدا (ص) به او چیزهایی خبر میداد که به غیر او نمی فرمود . ترسیدم و سپیده دم از خانه خارج شدم و دیدم شهر مدینه را غباری چون ابر نازك فرا گرفته که یکدیگر را نمی توان دید. سپس آفتاب برآمد گویا منکسف است و گویا بر دیوارهای مدینه خون تازه ریخته اند . پس (به خانه برگشتم) نشستم و گریستم .

بخدا حضرت حسین علیه السلام شهید شده است . و صدای از گوشه خانه شنیدم که می گفت :

ای آل پیغمبر صبر کنید که فرزند زهرای بتول کشته شد و روح الامین با گریه و ناله و فغان نازل گردید.

با صدای بلند گریست و من هم گریه کردم و آن تاریخ را یادداشت نمودم روز عاشورا بود چون خبر به مدینه رسید معلوم شد در همان روز آن حضرت شهید شده است .

این خبر را به کسانی که همراه آن حضرت بودند گفتم آنها گفتند : بخدا سوگند که ما نیز صدای آن نوحه گر را در جبهه شنیدم و ندانستیم که چه کسی بود و به نظر ما حضرت خضر علیه السلام بود . (14)

11- به سند معتبر از هرثمه بن ابی مسلم روایت شده که گفت : در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ صفین رفتیم هنگام مراجعت در زمین کربلا فرود آمدند و نماز صبح را در آنجا خواندند. پس مشتی از آن خاک را برداشته بوئیدند و فرمودند: خوشا بحال تو ای خاک گروهی از تو محشور می شوند که بدون حساب وارد بهشت خواهند شد. هرثمه پس از مراجعت به خانه به همسرش - که از شیعیان علی علیه السلام بود - جریان را گفت . زوجه اش گفت ای مرد امیرالمؤمنین جز حق نمی گوید.

چون امام حسین به جانب عراق آمد هرثمه گوید من در لشکر عبیدالله بن زیاد بودم هنگامی که زمین کربلا را دیدم بیاد سخنان علی علیه السلام افتادم بر شتر خود سوار شدم و به نزد حسین علیه السلام آمده سلام کردم و آنچه از پدرش در این منزل شنیده بودم به عرض رسانیدم . حضرت فرمودند : آیا تو با مائی یا بر علیه ما می باشی ؟ گفتم : نه با توام و نه بر علیه تو دخترانی چند در کوفه گذاشته ام که از عبیدالله بن زیاد بر آنها می ترسم . آن حضرت فرمودند : برو به مکانی که کشته شدن ما را نبینی و صدای - دادخواهی - ما را نشنوی سوگند به خدائیکه جان حسین دردست اوست هرکس استغاثه ما را بشنود و ما را یاری نکند خداوند او را بروی در آتش جهنم می افکند .

منابع

1- بحارالانوار 44/301 ح 10

2- بحارالانوار 44/242 تا 244

3- مهیج الاحزان / 65 معالی السبطين 1/175 اشک روان / 210

4- بحارالانوار 44/242 ح 37 اشک روان 217

5- بحارالانوار : 44 / 243 ح 38 اشک روان / 217

6- بحارالانوار : 44 / 243 ح 39

7- بحارالانوار : 44 / 243 ح 40 اشک روان / 220

8- بحارالانوار : 44 / 244 ح 42

9- بحارالانوار : 44 / 244 ح 41

10- بحارالانوار : 44 / 244 ح 43

11- معالی السبطين 1 / 176

4- شعارهای عاشورا

برخی از کلمات سید الشهداء علیه السلام چه در فاصله مدینه تا کربلا و چه در روز عاشورا، دارای پیامهای مؤثر و دیدگاههای الهامبخش برای جهاد و کرامت است.

این سخنان یا درضمن خطبه ها آمده است، یا رجزها و اشعار آن حضرت، و حالت شعاری به خود گرفته است. می توان هدف حسینی و اندیشه ها و روحیه های عاشورایی را از آنها دریافت و آن فرازهای فروزان را شعارهای نهضت عاشورا دانست. برخی از این شعارها چنین است:

1- "علی الاسلام السلام، اذ بلیت الامة براع مثل یزید" (1) (این را در پاسخ مروان درمدینه فرمود، که از آن حضرت می خواست تا با یزید بیعت کند).

2- "و الله لو لم یکن ملجا و لا ماوی لما بایعت یزید بن معاویة" (2) (در پاسخ برادرش محمد حنفیه فرمود).

3- "انی لا اری الموت الا سعادة و الحیة مع الظالمین الا برما" (3) (خطاب به یارانش در کربلا) .

- 4- "الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون" (4) (در مسیر رفتن به کربلا در منزلگاه ذی حسم).
- 5- "الا ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه؟ فلیرغب المؤمن فی لقاء ربه محقا..". (5) (در کربلا خطاب به اصحاب خویش فرمود).
- 6- "خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة" (6) (از سخنرانی امام حسین علیه السلام در مکه پیش از خروج به سوی کوفه، در میان جمعی از خانواده، یاران و شیعیان خویش).
- 7- "من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله، ناکثا عهده مخالفا لسنة رسول الله یعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله" (7) (در منزلگاه بیضه، در مسیر کوفه، خطاب به سپاه حر).
- 8- "ما الامام، الا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله" (8) (امام این صفات امام راستین را در پاسخ به دعوتنامه های کوفیان نوشت و توسط مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد).
- 9- "سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوى حقا و جاهد مسلما" (9) (شعر از دیگری است، اما امام حسین علیه السلام آن را در پاسخ به تهدیدهای حر، در مسیر کوفه خواند).
- 10- "رضی الله رضانا اهل البیت، نصبر علی بلائه و یوفینا اجر الصابین" (10) (در خطبه‌ایی که هنگام خروج از مکه ایراد نمود، خطاب به اصحاب و یاران فرمود). (در آستانه خروج (11) از مکه به سوی کوفه فرمود و راه خونین و آمیخته به شهادت را ترسیم فرمود).
- 12- "انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی" (12) (در وصیت نامه سید الشهداء(ع) به برادرش محمد حنفیه آمده است که قبل از خروج به سوی مدینه نوشت).
- 13- "لا اعطیکم ببیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار العبید[لا افر فرار العبید]" (13) (درسرخرانی صبح عاشورا، خطاب به نیروهای دشمن فرمود، که خواستار تسلیم شدن آن حضرت بودند).
- 14- "هیهات منا الذلة، یابی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون..." (14) (در خطاب به سپاه دشمن فرمود، پس از آنکه خود را سر دو راهی ذلت و شهادت محیر دید).
- 15- "فهل هو الا الموت؟ فمرحبا به" (15) (در پاسخ عمر سعد، که نامه ای به آن حضرت فرستاد و خواستار تسلیم شدن بود).
- 16- "صبرا بنی الکرام، فما الموت الا قنطرة تعبریکم عن البؤس و الضراء الی الجنان الواسعة و النعیم الدائمة" (16) (خطاب به یاران فداکار خویش در صبح عاشورا، پس از آنکه تعدادی از اصحابش شهید شدند).
- (که روز عاشورا هنگام پیکار با (17) سپاه دشمن به عنوان رجز حماسی می خواند و شهادت را بر ننگ تسلیم ترجیح می داد).
- 18- "موت فی عز خیر من حیاة فی ذل" (18) (که مرگ سرخ، به از زندگی ننگین است).
- 19- "ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم" (19) (در آخرین لحظات پیش از شهادت، وقتی شنید سپاه کوفه به طرف خیمه های حرم او حمله کرده اند، خطاب به پیروان ابو سفیان چنان فرمود).
- 20- "هل من ناصر ینصر ذریته الاطهار؟" (20) "هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟" (21) (وقتی سید الشهداء(علیه السلام) این نصرت خواهی و استغاثه را بر زبان آورد که همه یاران و بستگانش شهید شده بودند).

از مجموعه این جملات نورانی و حماسی که شعارهای حسین علیه السلام در نهضتش به شمار می آید، تاکید آن امام، بر مفاهیم و ارزشهای زیر به دست می آید:

نابودی اسلام در شرایط سلطه یزیدی، حرمت بیعت با کسی چون یزید، شرافت مرگ سرخ بر زندگی ذلت بار، اندک بودن انسانهای راستین در صحنه امتحان، لزوم شهادت طلبی در عصر حاکمیت باطل، زینت بودن شهادت برای انسان، تکلیف مبارزه با سلطه جور و طغیان، اوصاف پیشوای حق، تسلیم و رضا در برابر خواسته خداوند، همراهی شهادت طلبان در مبارزات حق جویانه، حرمت ذلت پذیری برای آزادگان و فرزندگان مؤمن، پل بودن مرگ برای عبور به بهشت برین، آزادی و جوانمردی، یاری خواهی از همه و همیشه در راه احقاق حق و... بقا و جاودانگی عاشورا، در سایه همین تعلیمات و آرمانهاست که در کلام آن حضرت جلوه گر است و نهضت های ضد ستم و ضد استبداد، همواره از این پیامها و درونمایه ها الهام گرفته اند.

درس آزادی به دنیا داد رفتار حسین

بذر همت در جهان افشاند، افکار حسین

گر نداری دین به عالم، لااقل آزاده باش

این کلام نغز می باشد ز گفتار حسین

مرگ با عزت زعیش در مذلت بهتر است

نغمه ای می باشد از لعل دربار حسین(22)

پی نوشتها :

1- موسوعة کلمات الامام الحسین، ص. 284.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 329، اعیان الشیعه، ج 1، ص. 588.

3- بحار الانوار، ج 44، ص. 381.

4- تحف العقول (چاپ جامعه مدرسین)، ص 245، بحار الانوار، ج 75، ص. 117.

5- مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص. 68.

6- لهوف، ص 53، بحار الانوار، ج 44، ص. 366.

7- وقعة الطف، ص 172، موسوعة کلمات الامام الحسین، ص. 361.

8- بحار الانوار، ج 44، ص. 334.

9- همان، ص. 378.

10- همان، ص 366، اعیان الشیعه، ج 1، ص. 539.

11- همان.

12- مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص. 89.

13- مقتل الحسین، مقرم، ص. 280.

14- نفس المهموم، ص 131، مقتل خوارزمی، ج 2، ص. 7.

15- موسوعة کلمات الامام الحسین، ص. 382.

16- نفس المهموم، ص 135، معانی الاخبار، ص. 288.

17- مناقب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص. 68.

18- بحار الانوار، ج 44، ص 192.

19- همان، ج 45، ص 51.

20- ذریعة النجاة، ص 129.

21- بحار الانوار، ج 45، ص 46.

22- حسین پیشوای انسانها، ص 70 (شعر از فضل الله صلواتی).

5- آمار نهضت کربلا

نقش آمار در ارائه سیمای روشن‌تر از هر موضوع و حادثه، غیر قابل انکار است. لیکن در حادثه کربلا و مسائل قبل و بعد از آن، با توجه به اختلاف نقلها و منابع، نمی‌توان در بسیاری از جهات، آمار دقیق و مورد اتفاق ذکر کرد و آنچه نقل شده، گاهی تفاوت‌های بسیاری با هم دارد. در عین حال بعضی از مطالب آماری، حادثه کربلا را گویاتر می‌سازد.

به همین دلیل به ذکر نمونه‌هایی از ارقام و آمار می‌پردازیم: (1) مدت قیام امام حسین «ع» از روز امتناع از بیعت با یزید، تا روز عاشورا 175 روز طول کشید: 12 روز در مدینه، 4 ماه و 10 روز در مکه، 23 روز بین راه مکه تا کربلا و 8 روز در کربلا (2 تا 10 محرم).

منزل‌هایی که بین مکه تا کوفه بود و امام حسین آنها را پیمود تا به کربلا رسید 18 منزل بود (معجم البلدان). فاصله منزل‌ها با هم سه فرسخ و گاهی پنج فرسخ بود.

منزل‌های میان کوفه تا شام 14 منزل بود که اهل بیت را در حال اسارت از آنها عبور دادند.

نامه‌هایی که از کوفه به امام حسین «ع» در مکه رسید و او را دعوت به آمدن کرده بودند 12000 نامه بود (طبق نقل شیخ مفید).

بیعت‌کنندگان با مسلم بن عقیل در کوفه 18000 نفر، یا 25000 نفر و یا 40000 نفر گفته شده است.

شهدای کربلا از اولاد ابی طالب که نامشان در زیارت ناحیه آمده است 17 نفر.

شهدای کربلا از اولاد ابی طالب که نامشان در زیارت ناحیه نیامده 13 نفر. سه نفر هم کودک از بنی هاشم شهید شدند، جمعا 33 نفر. این افراد به این صورت اند: امام حسین «ع» 1 نفر، اولاد امام حسین 3 نفر، اولاد علی «ع» 9 نفر، اولاد امام حسن 4 نفر، اولاد عقیل 12 نفر، اولاد جعفر 4 نفر.

غیر از امام حسین «ع» و بنی هاشم، شهدایی که نامشان در زیارت ناحیه مقدسه و برخی منابع دیگر آمده است 82 نفرند. غیر از آنان، نام 29 نفر دیگر در منابع متاخرتر آمده است.

جمع شهدای کوفه از یاران امام 138 نفر. تعداد 14 نفر از جمع این جناح حسینی، غلام بوده‌اند.

شهدایی که سرهایشان بین قبایل تقسیم شد و از کربلا به کوفه بردند 78 نفر بودند.

تقسیم سرها به این صورت بود: قیس بن اشعث، رئیس بنی کنده 13 سر، شمر رئیس هوازن 12 سر، قبیله بنی تمیم 17 سر، قبیله بنی اسد 16 سر، قبیله مذحج 6 سر، افراد متفرقه از قبایل دیگر 13 سر.

سید الشهداء هنگام شهادت 57 سال داشت.

پس از شهادت حسین «ع» 33 زخم نیزه و 34 ضربه شمشیر، غیر از زخم‌های تیر بر بدن آن حضرت بود.

این ماهی فتاده به دریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون، حسین توسست (2)

شرکت‌کنندگان در اسب تاختن بر بدن امام حسین 10 نفر بودند.

تعداد سپاه کوفه 33 هزار نفر بودند که به جنگ امام حسین آمدند. آنچه در نوبت اول آمد تعداد 22 هزار بودند

به این صورت: عمر سعد با 6000، سنان با 4000، عروة بن قیس با 4000، شمر با 4000، شبت بن ربیع با 4000. آنچه بعدا اضافه شدند: یزید بن رکاب کلبی با 2000، حصین بن نمیر با 4000، مازنی با 3000، نصر مازنی با 2000 نفر.

سید الشهداء روز عاشورا برای 10 نفر مرثیه خواند و در شهادتشان سخنانی فرمود و آنان را دعا، یا دشمنان آنان را نفرین کرد. اینان عبارتند از: علی اکبر، عباس، قاسم، عبد الله بن حسن، عبد الله طفل شیر خوار، مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر، حر بن یزید ریاحی، زهیر بن قین و جون. و در شهادت دو نفر بر آنان درود و رحمت فرستاد:

مسلم و هانی.

امام حسین «ع» بر بالین 7 نفر از شهدا پیاده رفت: مسلم بن عوسجه، حر، واضح رومی، جون، عباس، علی اکبر، قاسم.

سر سه شهید را روز عاشورا به جانب امام حسین «ع» انداختند: عبد الله بن عمیر کلبی، عمرو بن جناده، عابس بن ابی شیب شاکری.

سه نفر را روز عاشورا قطعه قطعه کردند: علی اکبر، عباس، عبد الرحمن بن عمیر.

مادر 9 نفر از شهدای کربلا در روز عاشورا حضور داشتند و شاهد شهادت پسر بودند: عبد الله بن حسین (حضرت علی اصغر علیه السلام) که مادرش رباب بود، عون بن عبد الله جعفر مادرش زینب، قاسم بن حسن مادرش رمله، عبد الله بن حسن مادرش بنت شلیل جلیه، عبد الله بن مسلم مادرش رقیه دختر علی «ع»، محمد بن ابی سعید بن عقیل، عمرو بن جناده، عبد الله بن وهب کلبی مادرش ام وهب، علی اکبر (بنا به نقلی مادرش لیلی، که ثابت نیست).

5 کودک نابالغ در کربلا شهید شدند: عبد الله رضیع شیر خوار امام حسین (حضرت علی اصغر علیه السلام)، عبد الله بن حسن، محمد بن ابی سعید بن عقیل، قاسم بن حسن، عمرو بن جناده انصاری.

5 نفر از شهدای کربلا، از اصحاب رسول خدا بودند: انس بن حرث کاهلی، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، هانی بن عروه، عبد الله بن بقطر عمیری.

در رکاب سید الشهداء، تعداد 15 غلام شهید شدند: نصر و سعد (از غلامان علی «ع»)، منج (غلام امام مجتبی «ع»)، اسلم و قارب (غلامان امام حسین «ع») حرث غلام حمزه، جون غلام ابوذر، رافع غلام مسلم ازدی، سعد غلام عمر صیداوی، سالم غلام بنی المدینه، سالم غلام عبدی، شوذب غلام شاکر، شیب غلام حرث جابری، واضح غلام حرث سلمان. این 14 نفر در کربلا شهید شدند. سلمان غلام امام حسین «ع»، که آن حضرت او را به بصره فرستاد و آنجا شهید شد.

2 نفر از یاران امام حسین «ع» روز عاشورا اسیر و شهید شدند: سوار بن منعم و موقع بن ثمامه صیداوی.

4 نفر از یاران امام در کربلا پس از شهادت آن حضرت به شهادت رسیدند: سعد بن حرث و برادرش ابو الحتوف، سوید بن ابی مطاع (که مجروح بود و محمد بن ابی سعید بن عقیل.

7 نفر در حضور پدرشان شهید شدند: علی اکبر، عبد الله بن حسین، عمرو بن جناده، عبد الله بن یزید، عبید الله بن یزید، مجمع بن عائذ، عبد الرحمن بن مسعود.

5 نفر از زنان از خیام حسینی به طرف دشمن بیرون آمده و حمله یا اعتراض کردند:

کنیز مسلم بن عوسجه، ام وهب زن عبد الله کلبی، مادر عبد الله کلبی، زینب کبری، مادر عمرو بن جناده.

زنی که در کربلا شهید شد مادر وهب (همسر عبد الله بن عمیر کلبی) بود.

زنانی که در کربلا بودند: زینب سلام الله علیها، ام کلثوم، فاطمه، صفیه، رقیه، ام هانی (این 6 نفر از اولاد امیر المؤمنین (علیه السلام) بودند) فاطمه و سکینه (دختران سید الشهداء علیه السلام) رباب، عاتکه، مادر محسن بن حسن، دختر مسلم بن عقیل، فضه نوبیه، کنیز خاص حسین، مادر وهب بن عبد الله.

پی نوشتها:

1- بخش عمده‌ای از این آمار از کتاب «زندگی ابا عبد الله الحسین»، عماد زاده، «وسيلة الدارین فی انصار الحسین»، سید ابراهیم موسوی و «ابصار العین»، سماوی است.

2- محتشم کاشانی.

منبع: کتاب فرهنگ عاشورا، جواد محدّثی

6- تحریف در واقعه عاشورا معنی تحریف و انواع آن

تحریف در زبان عربی از مادّه حرف به معنی منحرف کردن چیزی از مسیر اصلی خود که داشته است و یا باید داشته باشد. به عبارت دیگر تحریف نوعی تغییر و تبدیل است، ولی تحریف مشتمل بر چیزی است که کلمهء تغییر و تبدیل نیست. شما، اگر کاری کنید که جمله ای، نامه ای، شعر و عبارتی آن مقصودی را که باید بفهماند، نفهماند و مقصود دیگری را بفهماند، می گویند شما این عبارت را تحریف کرده اید. قرآن کلمه تحریف را به خصوص در مورد یهودیان به کار برده و اگر تحقیقی جامع انجام بدهیم، بیشتر خبرگزاریهای تبلیغاتی جهان در دست یهودیان بوده و یا خط دهنده آنها به طریقی با یهودیان در تماس است مانند آسوشیتدپرس برای یونایتدپرس .

تحریف انواعی دارد که مهمترین آنها عبارت است از: تحریف لفظی و تحریف معنوی.

تحریف لفظی این است که ظاهر مطلبی را عوض کنند یعنی از يك جمله گفتاری حذف یا اضافه شود یا جملات را پس و پیش کنند.

تحریف معنوی این است که ظاهر مطلب را عوض نمی کنند یعنی در لفظ تصرف نمی شود ولی آنرا طوری معنا می کنند که خلاف گوینده مطلب را بیان می کند، بعبارتی دیگر طوری تفسیر می کنند که با بیان و عمل آن فرق می کند لذا تحریف معنوی بسیار خطرناکتر از لفظی است.

مانند: در روزی که مسجد مدینه را بنا کردند جناب حضرت عمار فوق العاده زحمت صادقانه می کشید پیامبر (ص) هم در حق او فرمودند: یا عَمَّارُ، تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ؛ ای عمار تو را گروهی طاغی و سرکش به شهادت می رسانند. لذا وقتی عمار در صفین در سپاه حضرت علی (علیه السلام) بود وزنه بزرگی برای حضرت محسوب می شد، افراد ضعیف الایمان هم که سخن رسول خدا (ص) را شنیده بودند تا وقتی عمار شهید نشده بود هنوز مطمئن نبودند جنگی را که در رکاب علی (علیه السلام) می کنند به حق است یا نه؟ وقتی هم که عمار شهید شد ناگهان فریاد از همه بلند شد که حدیث پیامبر صادق آمد و مثل آفتاب روشن بود که گروه طاغی سپاه معاویه است. با استناد به آیه نهم سوره حجرات (وَإِنْ طَائِفَتَانِ ... إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ) پس به نص قرآن باید به نفع لشکریان حضرت علی (علیه السلام) علیه سپاه معاویه وارد جنگ شد. این قضیه تزلزلی در لشکر معاویه ایجاد کرد. معاویه که همیشه با حيله کار خود را پیش می برد به يك تحریف معنوی دست زد. چون که گفتار پیامبر (ص) را نمی شد تحریف لفظی

کرد زیرا اقلأ پانصد نفر در آن زمان این مطلب را از پیامبر(ص) شنیده بودند و شهادت می دادند که فرمایش پیامبر را شنیده ایم.

عده ای از سپاه معاویه به معاویه اعتراض کردند که عمار را ما کشتیم، معاویه به آنها گفت اشتباه نکنید، عمار را علي(علیه السلام) آورده و او موجب کشته شدن عمار شده است. عمر و عاص ملعون دو پسر داشت یکی مانند خودش دنیاپرست و فاسق بود ولی دیگری نسبتاً مؤمن که عبدالله نام داشت، در جلسه ای که عبدالله حاضر بود همین مغلطه معنوی را به کار بردند، عبدالله گفت: این چه حرفی است که می زنید عمار در لشکر علي(علیه السلام) بوده پس علي(علیه السلام) او را کشته است، بنابراین حمزه سیدالشهداء عموی پیامبر که در احد به شهادت رسید، پیامبر او را کشته است؟ معاویه به عمر و عاص می گوید: چرا جلوی پسر بی ادب را نمی گیری؟ با کمال تاسف تحریفات زیادی در حادثه عاشورا وارد شده که موجب مسخ کردن و کم اثر کردن قضیه شده است و متأسفانه به قول شهید استاد مطهری برای مصیبت امام حسین (علیه السلام) و اهل بیتش (س) به خاطر آنهمه زجرهای روحی و جسمی و ضربات شمشیرها نباید گریست بلکه باید به خاطر مظلومیت و دروغ پردازیهای گریست که مقام حضرت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) را منتزل می کند. مثلاً گفته اند:

- 1- لیلا مادر علی اکبر(علیه السلام) نذر کرده که اگر فرزندم سالم بماند از کربلا تا مدینه ریحان خواهم کاشت، بعدها علما با سند رد نمودند اولاً حضرت در کربلا حضور نداشته، ثانیاً منطقه فیما بین کربلا و مدینه برای کشت ریحان بلا امکان است، ثالثاً مسافت بین آن دو شهر سیصد فرسنگ است.
- 2- گفته اند امام حسین(علیه السلام) در کربلا سیصد هزار نفر را کشته است، اگر فرض شود هر ثانیه يك نفر را بکشد برای این تعداد هشتاد و سه ساعت و بیست دقیقه وقت لازم است.

عوامل تحریف یک نوع عوامل عمومی است، یعنی بطور کلی عواملی وجود دارد که تواریخ را دچار تحریف می کند و اختصاصاً به حادثه عاشورا ندارد.

مثلاً همیشه اغراض دشمنان، خود، عاملی است برای اینکه حادثه ای را دچار تحریف کنند. دشمن برای اینکه به هدف و غرض خود برسد، تغییر و تبدیلهائی در متن تاریخ ایجاد و یا توجیه و تفسیرهای ناروایی از تاریخ می کند و این نمونه های زیادی دارد که در تحریف واقعه کربلا هم این عامل دخالت داشته است.

عامل دوم

عامل دوم، تمایل بشر به اسطوره سازی و افسانه سازی است و این در تمام تواریخ دنیا وجود دارد، بهترین دلیلش این است که مردم برای نوابغی مثل بوعلی سینا و شیخ بهایی چقدر افسانه جعل کردند! مثلاً می گویند بوعلی در مدتی که در اصفهان تحصیل می کرد، گفت من نیمه های شب که برای مطالعه بر می خیزم، صدای چکش مسگرهای کاشان نمی گذارد مطالعه کنم. رفتند تجربه کردند، یک شب دستور دادند مسگرهای کاشان چکش نزنند، آن شب را بوعلی گفت آرام خوابیدم و یا آرام مطالعه کردم. این جور چیزها اختصاص به حادثه عاشورا ندارد، مردم درباره بوعلی هر چه می گویند، بگویند، به کجا ضرر می زند؟ به هیچ جا. اما افرادی که شخصیت آنها، شخصیت پیشوایی است، قول آنها، عمل آنها، قیام آنها، نهضت آنهاست و حجت است، نباید در سخنانشان، در شخصیتشان، در تاریخچه شان تحریفی واقع شود.

عامل سوم

عامل سوم یک عامل خصوصی است. دو عامل گفته شده در تمام تواریخ دنیا هست، ولی در خصوص حادثه کربلا یک جریان و عامل بالخصوصی هست که سبب شده است در این داستان، جعل واقع شود. پیشوایان دین از زمان پیغمبر اکرم و ائمه اطهار دستور اکید داده اند که باید نام حسین بن علی (علیه السلام) زنده بماند، باید مصیبت حسین بن علی (علیه السلام) هر سال تجدید شود، چرا؟ این چه دستوری است در اسلام، چرا ائمه دین اینهمه به این موضوع اهتتم داشتند، و چرا برای زیارت حسین بن علی (علیه السلام) اینهمه ترغیب و تشویق است؟....

حسین (علیه السلام) مکتب عملی اسلام را تأسیس کرد. حسین (علیه السلام) نمونه عملی قیامهای اسلامی است. خواستند مکتبش زنده بماند، خواستند سالی یکبار امام (علیه السلام) با آن ندهای شیرینش و آن انگیزه اش ظهور کند؛ برای همیشه زنده بماند. هر چه ما در این راه کوشش کنیم بشرط آنکه هدف آن را تشخیص دهیم بجاست. اما متأسفانه عده ای این را نشناختند، خیال کردند بدون اینکه مردم را با فلسفه قیام حسینی و مکتبش آشنا کنند و مردم را عارف به مقامات حسینی کنند، همین قدر که آمدند و نشستند و نفهمیده و ندانسته گریه ای کردند، کفاره گناهان است. بعضی می گویند هدف وسیله را مباح می کند. هدف که خوب باشد، وسیله هر چه باشد، شد! اینها هم گفتند ما یک هدف مقدس داریم و آن گریستن بر امام حسین (علیه السلام) است که کار خوبی است و باید گریست، به چه وسیله بگریانیم؟

گفتند اشک جاری می شود یا نه؟ همین قدر که اشک جاری شود اشکال ندارد! شیپور بزنیم، طبل بزنیم، به بدن مرد لباس زن بپوشانیم، عروسی قاسم بگیریم، جعل کنیم، تحریف کنیم، در دستگاه امام حسین (علیه السلام) این حرفها مانعی ندارد و در نتیجه افرادی دست به جعل و تحریف این واقعه بزرگ زدند.

منبع : کتاب حماسه حسینی ، اثر استاد شهید مطهری

7- زیارت عاشورا ، ترنم اندیشه

زیارت عاشورا که از تعالیم امام باقر علیه السلام است به دلیل آثار سازنده فردی و اجتماعی، بیان مواضع فکری و عقیدتی شیعه و نشانه گرفتن خط انحراف، اهمیت ویژه و قابل تأملی دارد. درباره زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام روایات بسیاری وجود دارد و در خصوص زیارت عاشورای معروف، احادیث متعددی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است. امام باقر (علیه السلام) این زیارت را به یکی از اصحابش به نام "علقمة بن محمد حضری" آموزش داده است.

از آن جا که زیارت، نوعی اعلام موضع و مشخص کردن خط فکری است و آثار سازنده عجیبی دارد، آن چه به عنوان متن زیارتی خوانده می شود، از نظر محتوا و جهت دهی، از حساسیتی ویژه برخوردار است. به همین جهت، ائمه با آموختن نحوه زیارت به یاران خود، به این عمل سازنده جهت و غنای بیشتری بخشیده اند، به گونه ای که زیارتنامه های رسیده از معصومان مانند زیارت جامعه کبیره، عاشورا، آل یاسین و ناحیه مقدسه گنجینه ای از تعالیم و آموزش های عالی آنان است.

ایجاد پیوند معنوی با خاندان عصمت و تشدید علاقه و محبت به آنان

این محبت موجب می شود که زائر، آن بزرگان را الگوی خویش سازد و در جهت همسویی فکری و عملی با آنان بکوشد. همچنان که در قسمتی از زیارت، از خدا می خواهد زندگی و مرگش را یکسره همانند آنان قرار دهد: "اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتى ممات محمد و آل محمد." از آن جا که این محبت به خاطر خداوند است و خاندان عصمت از آن جهت که الهی و منسوب به او هستند، محبوب واقع شده اند مایه تقرب به

خداوند است. در قسمتی از این زیارت چنین می‌خوانیم: "اللهم انی اتقرب الیک بالموالاة لنبیک و آل نبیک."

پیدایش روحیه ظلم ستیزی در زائر تکرار لعن و نفرین بر ستمگران در این زیارت، موجب پیدایش روحیه ظلم ستیزی در زائر می‌شود. او با اعلام برائت و نفرت از ستمگران و ابراز محبت به پیروان حق و دوستان خاندان عصمت، پایه‌های ایمان دینی خود را مستحکم می‌کند. مگر ایمان چیزی جز حب و بغض در راه خداست؛ "هل الايمان الا الحب و البغض"؟ مؤمن واقعی در برابر ستم، بی‌موضع نیست، از ستمگر، نفرت و انزجار آشکاری دارد و با مظلوم و جبهه حق، اعلام همراهی می‌کند: "یا ابا عبدالله! انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم."

دوری جستن از خط انحراف در این زیارت، ریشه‌های ظلم هدف قرار می‌گیرند: "فلعن الله امة اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البيت و لعن الله امة دفعتکم عن مقامکم و ازالتکم عن مراتبکم التي رتبکم الله فیها". ستمی که در عاشورا تحقق یافت، در قلب تاریخ ستم، ریشه دارد. این ظلم، یک حلقه از حلقه‌های ستمی است که با انحراف مسیر اصیل خلافت آغاز شد.

الهام گرفتن، درس آموختن و الگو قرار دادن اسوه‌های هدایت

در این زیارت آمده است: "فاسئل الله الذی اکرمنی بمعرفتکم و معرفة اولیائکم و رزقنی البرائة من اعدائکم، ان يجعلنی معکم فی الدنيا و الآخرة و ان یثبت لی عندکم قدم صدق فی الدنيا و الآخرة". زائر پس از آن که به حق معرفت پیدا کرد و ستم و ستمگر را شناخت و از آنان دوری جست، با ثبات قدم در مکتب خاندان عصمت و پیروی عملی از آنان، خود را در مسیر سعادت دنیا و آخرت قرار می‌دهد، یعنی، اسوه‌ها و الگوهای هدایت را که از سوی خداوند منصوب شده‌اند سرمشق خود قرار می‌دهد و همگامی با آنان را می‌طلبد.

منبع: خبرگزاری مهر و مرکز مطالعات شیعه‌شناسی

8- حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) پیش از کربلا

عَبَسْتُ وَجُوهَ الْقَوْمِ خَوْفَ الْمَوْتِ

وَالْعَبَاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِمْ ضَاحِكٌ يَتَبَسَّمُ

لَوْلَا الْقَضَا لَمَحَا الْوُجُودُ بِسَيْفِهِ

وَاللَّهُ يَقْضِي مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ (1)

زندگانی حکمت آمیز و غرور آفرین پیشوایان معصوم علیهم السلام و فرزندان برومندشان، سرشار از نکات عالی و آموزنده در راستای الگوگیری از شخصیت کامل و بارز آنان بوده و نیز درسهای تربیتی آنان نسبت به فرزندان خویش، در تمامی زمینه‌های اخلاقی و رفتاری، سرمشق کاملی برای تشنگان زلال معرفت و پناهگاه استواری برای دوستداران فرهنگ متعالی اهل بیت عصمت علیهم السلام و به ویژه برای نسل جوان، خواهد بود.

زندگانی پرخیر و برکت اهل بیت علیهم السلام در بردارنده دو اصل استوار «حماسه و عرفان» است و پرداختن به بُعد حماسی و عرفانی زندگانی آنان و فرزندانشان که در معرض پرورش و تربیت ناب اسلامی قرار داشته‌اند، برای عامه مردم و بویژه جوانان، جذاب و گام مؤثری در عرصه تبلیغ دینی خواهد بود.

این نوشتار سعی دارد با بررسی زندگانی حضرت عباس علیه‌السلام پیش از رویداد روز دهم محرم سال 61 هجری، با نگاهی به فعالیتهای دوران نوجوانی و شرکت وی در جنگها، چهره روشن تری از ابعاد حماسی شخصیت آن حضرت را به تصویر کشد.

ولادت و نامگذاری

خاستگاه تربیتی

کودکی و نوجوانی

نخستین بارقه های جنگاوری

1. آبرسانی ، تجربه پیشین

2. اهتمام امیرالمؤمنین علیه السلام در تقویت روحیه جنگاوری عباس علیه السلام

3. درخشش در جنگ صفین

دوشادوش امام حسن علیه السلام

یار وفادار امام حسین علیه السلام

پی نوشتها:

1. ترجمه: چهره دشمن از ترس مرگ در هم کشیده شده بود؛ در حالی که عباس علیه السلام در میان آنان خندان بود و لبخند به چهره داشت. اگر قضا[ی الهی] نبود، هستی را با شمشیرش نابود می کرد؛ اما هر آنچه پروردگار بخواهد و فرمان دهد ، همان خواهد شد.

منبع : از مجله مبلغان - شماره 58 تألیف : ابوالفضل هادی منش

9- سه عامل مقدس نهضت امام حسین (ع)

1- نهضت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) شخصی و فردی نبود، بلکه کلی و انسانی بود، به خاطر حقیقت، عدالت و مساوات صورت گرفت و نهضتی که به خاطر حق و عدالت باشد همه افراد بشر آنرا دوست دارند و به آن ارج می نهند. همانطوریکه پیامبر (ص) برای امام حسین(علیه السلام) ارج و قرب و عشق خاصی قائل بودند و بارها جملاتی مانند حسین منی و انا من حسین را در جمع می فرمودند.

2- قیام امام با يك بینش و بصیرت قوی توأم بود که زمانها باید می گذشت تا مردم متوجه شوند. فرض کنید مردم اجتماعی که در جهل و غفلت بودند، يك بصیر پیدا می شود و مصائب، درد و مشکل این مردم را بهتر از خودشان می شناسد مانند مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی، او در سال يك هزار و سیصد و ده قمری رحلت نمود. وی چهارده سال قبل از قیام مشروطیت قیام کرد و يك نهضت اسلامی در دولتهای اسلامی بپا کرد در آن تاریخ این مرد بزرگ خوانده می شود. دیده می شود يك فردی واقعا غریب بوده و درد ملت های مسلمان را احساس می کرده حتی خود ملت خودش (ایران) هم به او دهان کجی می کردند، او را مورد تمسخر قرار می دادند و او را مورد حمایت قرار نمی دادند. اگر نامه های ایشان را که برای آیت ا... میرزای شیرازی و ... نوشته است بخوانیم عظمت او را بیشتر درك خواهیم کرد.

الآن کشورهای اسلامی به او افتخار می کنند حتی در مورد ملیت و جای تولدش بین بعضی دول اختلاف است و او را از آن خود می دانند؛ ایران و افغان او را از خود می دانند، ترکها می گویند چون در کشور ما فوت نموده از آن ماست، مصریها افتخار می کنند که سید جمال به کشور ما آمد و قدر و منزلت او را می دانستم و علمایی مانند شیخ محمد عبده به او گرایش یافتند ولی متاسفانه در زمان خودش طرد شده و حتی از کشور خودش ایران با چه وضع نکبت باری تبعید شد و مانند جد بزرگوارش امام سجاد (علیه السلام) پاهایش را به شکم قاطر بستند و در هوای سرد زمستان از طریق کرمانشاه از مرز خارجش کردند، یکنفر از مردم ایران هم از سید جمال دفاع نکرد.

نمونه بهتر و بارزتر وجود مقدس حضرت امیرالمومنین علی (علیه السلام) است آن هم از زبان مقدس و مبارک خودشان در نهج البلاغه، ایشان در فاصله ضربت خوردن تا شهادت یعنی در فاصله چهل و چهار یا چهل و پنج ساعت آخر زندگیشان فرموده اند (خطبه صد و چهل و هفتم): غذا ترون ایامی و یکشف لکم عن سرائری؛ فردا مرا خواهید شناخت و اسرار من برای شما کشف خواهد شد. این مطلب با عظمت را حتی مسیحیان، مخصوصاً دانشمندان معروفشان بیان کرده اند مانند جبران خلیل جبران، میکائیل نعیمه، جرج جرداق مسیحی.

آنها با اینکه مسیحی هستند از شیفتگان واقعی مولا می باشند. جبران خلیل جبران می گوید: من نمی دانم چه راز و سری است که افرادی پیش از زمان خودشان به دنیا آمده اند مولا علی (علیه السلام) از همان افرادی است که آن مردم جاهل قدر و منزلتش را ندانستند، علی (علیه السلام) برای زمان خودش خیلی زیاد بود و کلاً در هر زمان علی (علیه السلام) برای زمان خودش خیلی زیاد است. ببینید جبران خلیل جبران مقام مولا را چقدر زیاد و خوب بیان نموده است. حقیقت را بهتر است از زبان خود حضرت بشنویم سلونی قبل ان تفقدونی که خودش بحث مفصلی دارد ولی آن مرد جاهل اشعث بن قیس که دشمن قسم خورده اهل بیت عصمت و طهارت بود گفت: یا علی، در سر من چقدر تار مو وجود دارد؟ مولا می فرمایند.... فقط بدان فرزندت قاتل فرزندم در کربلا می شود.... نهضت امام مانند بسیاری از حوادث جهانی آنچنان که باید شناخته شود، هنوز شناخته نشده است الآن شاید کمی فهمیده شود که یزید چه کسی بود؟ ولی نود و نه درصد مردم آن برهه از زمان نفهم بودند وقتی متوجه شدند که امام به شهادت رسیده بود. سپس تکان خوردند و قیام توابین، مختار، قیام عبدالله بن حنظله (غسیل الملائکه) شروع شد.

در زمان امام حسین (علیه السلام) مثلاً می خواهند خلیفه به ظاهر مسلمین را ببینند چه خواهند دید؟ افراد مسن تر که پیامبر (ص) را دیده، زمان علی (علیه السلام) را درک کرده اند و سادگی و فروتنی آنها را دیده بودند، حالا در مرکز دنیای اسلام آن زمان یعنی شام جوانی را می دیدند که سی و سه سال سن دارد؛ جوانی بسیار قد بلند و خوش سیما و شاعر که خیلی هم زیبا شعر می گفت ولی اشعارش در وصف می، معشوقه، سگ و میمونش بود و اگر می خواستند او را ببینند باید هفت درب را طی می کردند تا به جایگاه او برسند، دربانان وی را تفتیش می کردند و بعد شخصی را می دیدند که در یک محیط مجلل روی تخت طلا نشسته است و اطراف او ترسیمهایی را با پایه های طلا و نقره کار گذاشته اند و روی آن شعرا، اعیان و اشراف نشسته اند بالادست میهمانان یک میمون را پهلوی خلیفه می بینند که لباسهایی فاخر و طلاکوب تنش کرده اند. حال چنین شخصی می گوید من خلیفه پیامبرم و او می خواهد مجری دستورات الهی باشد، نماز جمعه هم می خواند، به جای امام جماعت هم می ایستد، مردم را هم موعظه می کند و برای همین امام حسین (علیه السلام) برای نهدی از منکر قیام می کند. در آن زمان وسائل ارتباطات جمعی نبود و مردم مدینه نمی دانستند در شام چه می گذرد؟ چون رفت و آمد خیلی کم بود و افرادی هم که از مدینه به شام می رفتند از دستگاه یزید اطلاعاتی نداشتند، بعد از قضیه امام حسین (علیه السلام) مردم مدینه تعجب نمودند که عجب، امام را کشتند؟ هیئتی را به سرپرستی عبدالله بن حنظله برای تحقیق به شام می فرستند، پس از بازگشت به مردم می گوید همین قدر در یک جمله به شما بگویم که ما مدتی که آنجا بودیم، دائم می گفتیم: خدا نکند از آسمان سنگ ببارد و ما به این شکل هلاک شویم. عبدالله بن حنظله میگفت: ما از نزد کسی می آئیم که علناً شرابخواری می کرد و کارش سگ بازی و میمون بازی بود. او زنا می کرد حتی با محارم خویش.

سپس عبدالله بن حنظله که هشت فرزند داشت به مردم مدینه گفت: قیام کنید یا نکنید من قیام خواهم کرد

ولو با این هشت فرزندم. او قیام کرد و همگی آنها به شهادت رسیدند.

3- قیام حضرت ندائی بود در میان سکوت در ظلمت، در شرایطی که خفقان کاملاً حکمفرما بود، مردم قدرت حرف زدن نداشتند، سکوت مطلق و ناامیدی کامل حکمفرما بود، امام قیام نمود و سکوت را شکاند.

10- چگونه امت پیامبر (ص) فرزند پیامبر را کشتند ؟

حوادث سخت عاشورا و کربلا پنجاه سال بعد از وفات رسول الله (ص) واقع شد، آنهم به دست مسلمانان و پیروان رسول الله (ص)، مردمی که معروف به تشیع و دوستی آل علی (علیه السلام) بودند به دست مسلمانان که شهادتین می دادند؛ نماز می خواندند، روزه می گرفتند و حج می رفتند به آئین اسلام، ازدواج و اموات خود را به خاک می سپاردند به دست کسانی که با علی (علیه السلام) و پیامبر (ص) زندگی می کردند؛ آن همه با کرامتها و صحبتها و نمازخواندن های پیامبر (ص) و علی (علیه السلام) مأنوس بودند.

به یقین نمی توان گفت منکر اسلام بودند، حتی منکر امام حسین (علیه السلام) هم نبودند و به جرأت یقین داشتند مقام امام حسین (علیه السلام) افضل از یزید است پس چطور شد که اولاً حزب ابوسفیان زمام حکومت را به دست بگیرد، ابوسفیانی که قائد اعظم مشرکین بود و با پسرش معاویه دوش به دوش با اسلام می جنگیدند و همان معاویه سی سال بعد از وفات پیامبر (ص) والی شام و سپس بیست سال خلیفه مسلمین شد ؛ یعنی بیست سال با اسلام جنگید، ثانیاً خود شیعیان ظاهری، قاتل امام شدند. کوفیان در عین علاقه به اهل بیت (س) و حسین (علیه السلام) با او جنگیدند.

اول به خاطر رعب و وحشت بود که از زمان زیاد (پدر ابن زیاد یا عبیدالله بن زیاد) و معاویه شروع شده بود و خود عبیدالله بن زیاد هم با کشتن میثم تمار رشید هجوی، مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و ... آنها را مرعوب تر ساخت و نمی توانستند مطابق عقل خودشان تصمیم بگیرند.

دوم اینکه بخاطر حرص و طمع و علاقه ای که به زر و سیم و جاه و مقام داشتند مانند عمر سعد وقاص. دلیل سوم و مهمترین دلیل ضعف ایمان آنها بود که در زمان پیامبر (ص) و علی (علیه السلام)، حسن ضعف خود را در غزه ها نشان داده بودند.

پس اگر بگوئیم چرا امام حسین (علیه السلام) قیام کرد درست مثل این است که بگوئیم چرا پیامبر (ص) در مکه قیام کرد؟ چرا علی (علیه السلام) اینهمه رنج حمایت پیامبر (ص) را در ليله المبیت، بدر، احد، خندق و ... متحمل شد؟ چرا ابراهیم (علیه السلام) يك تنه در مقابل قدرت عظیم نمرود ایستادگی و قیام کرد؟

11- دلیل بزرگداشت اربعین و واکاوی پرسش هایی درباره این روز

اعمال روز اربعین امام حسین (علیه السلام)

نکاتی درباره اربعین

1. عدد چهل

2. اربعین امام حسین (علیه السلام)

3. بازگشت اسیران به مدینه یا کربلا

4. میرزا حسین نوری و اربعین

5. شهید قاضی طباطبائی و اربعین

اعتبار اربعین امام حسین (ع) از قدیم الایام میان شیعیان و در تقویم تاریخی وفاداران به امام حسین (ع) شناخته شده بوده است. کتاب مصباح المتجهد شیخ طوسی که حاصل گزینش دقیق و انتخاب معقول شیخ

طوسی از روایات فراوان درباره تقویم مورد نظر شیعه در باره ایام سوگ و شادی و دعا و روزه و عبادت است، ذیل ماه «صفر» می نویسد: نخستین روز این ماه (از سال 121)، روز کشته شدن زید بن علی بن الحسین است. روز سوم این ماه از سال 64 روزی است که مسلم بن عقبه پرده کعبه را آتش زد و به دیوارهای آن سنگ پرتاب نمود در حالی که به نمایندگی از یزید با عبدالله بن زبیر در نبرد بود.

روز 20 صفر - یعنی اربعین - زمانی است که حرم امام حسین (ع) یعنی کاروان اسرا، از شام به مدینه مراجعت کردند. و روزی است که جابر بن عبدالله بن حرام انصاری، صحابی رسول خدا (ص)، از مدینه به کربلا رسید تا به زیارت قبر امام حسین (ع) بشتابد و او نخستین کسی است از مردمان که قبر آن حضرت را زیارت کرد. اعمال روز اربعین امام حسین (علیه السلام):

در این روز زیارت امام حسین (ع) مستحب است و این زیارت، همانا خواندن زیارت اربعین است که از امام عسکری (ع) روایت شده که فرمود: علامات مؤمن پنج تاست: خواندن 51 رکعت نماز در شبانه روز - نمازهای واجب و نافله و نماز و شب - به دست کردن انگشتی در دست راست، برآمدن پیشانی از سجده، و بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم در نماز.

شیخ طوسی سپس متن زیارت اربعین را با سند به نقل از حضرت صادق علیه السلام آورده است: السلام علی ولی الله و حبیبه، السلام علی خلیل الله و نجیبه، السلام علی صفی الله و ابن صفیه...

این مطلبی است که شیخ طوسی، عالم فرهیخته و معتبر و معقول شیعه در قرن پنجم درباره اربعین آورده است. طبقاً بر اساس اعتباری که این روز میان شیعیان داشته است، از همان آغاز که تاریخش معلوم نیست، شیعیان به حرمت آن، زیارت اربعین می خوانده اند و اگر می توانسته اند مانند جابر بر مزار امام حسین (ع) گرد آمده و آن امام را زیارت می کردند. این سنت تا به امروز در عراق با قوت برپاست و شاهدیم که میلیونها شیعه عراقی و غیر عراقی در این روز بر مزار امام حسین (علیه السلام) جمع می شوند. در اینجا و در ارتباط با اربعین چند نکته را باید توضیح داد.

1. عدد چهل

نخستین مسأله ای که در ارتباط با «اربعین» جلب توجه می کند، تعبیر اربعین در متون دینی است. ابتدا باید نکته ای را به عنوان مقدمه یادآور شویم:

اصولاً باید توجه داشت که در نگرش صحیح دینی، اعداد نقش خاصی به لحاظ عدد بودن، در القای معنا و منظوری خاص ندارند؛ به این صورت که کسی نمی تواند به صرف این که در فلان مورد یا موارد، عدد هفت یا دوازده یا چهل یا هفتاد به کار رفته، استنباط و استنتاج خاصی داشته باشد. این یادآوری، از آن روست که برخی از فرقه های مذهبی، بویژه آنها که تمایلات «باطنی گری» داشته یا دارند و گاه و بیگاه خود را به شیعه نیز منسوب می کرده اند، و نیز برخی از شبه فیلسوفان متأثر از اندیشه های انحرافی و باطنی و اسماعیلی، مروج چنین اندیشه ای درباره اعداد یا نوع حروف بوده و هستند.

در واقع، بسیاری از اعدادی که در نقلهای دینی آمده، می تواند بر اساس يك محاسبه الهی باشد، اما این که این عدد در موارد دیگری هم کاربرد دارد و بدون يك مستند دینی می توان از آن در سایر موارد استفاده کرد، قابل قبول نیست. به عنوان نمونه، در دهها مورد در کتابهای دعا، عدد صد بکار رفته که فلان ذکر را صد مرتبه بگویید، اما این دلیل بر تقدس عدد صد به عنوان صد نمی شود. همینطور سایر عددها. البته ناخواسته برای مردم عادی، برخی از این اعداد طی روزگاران، صورت تقدس به خود گرفته و گاه سوء استفاده هایی هم از آنها می شود.

تنها چیزی که درباره برخی از این اعداد می‌شود گفت آن است که آن اعداد معین نشانه کثرت است. به عنوان مثال، درباره هفت چنین اظهار نظری شده است. بیش از این هر چه گفته شود، نمی‌توان به عنوان يك استدلال به آن نظر کرد.

مرحوم اربلي، از علمای بزرگ امامیه، در کتاب کشف الغمه فی معرفة الاثمة در برابر کسانی که به تقدس عدد دوازده و بروج دوازده گانه برای اثبات امامت ائمه اطهار (علیه السلام) استناد کرده‌اند، اظهار می‌دارد، این مسأله نمی‌تواند چیزی را ثابت کند؛ چرا که اگر چنین باشد، اسماعیلیان یا هفت امامی‌ها، می‌توانند دهها شاهد - مثل هفت آسمان - ارائه دهند که عدد هفت مقدس است، کما این که این کار را کرده‌اند.

عدد «اربعین» در متون دینی

یکی از تعبیرهای رایج عددی، تعبیر اربعین است که در بسیاری از موارد به کار رفته است. يك نمونه آن که سنّ رسول خدا (ص) در زمان مبعوث شدن، چهل بوده است. گفته شده که عدد چهل در سن انسانها، نشانه بلوغ و رشد فکری است. گفتنی است که برخی از انبیاء در سنین کودکی به نبوّت رسیده‌اند. از ابن عباس (گویا به نقل از پیامبر (ص) نقل شده که اگر کسی چهل ساله شد و خیرش بر شرش غلبه نکرد، آماده رفتن به جهنم باشد. در نقلی آمده است که، مردمان طالب دنیاوند تا چهل سالشان شود. پس از آن در پی آخرت خواهند رفت. (مجموعه ورام، ص 35)

در قرآن آمده است «مِيقَات» موسی با پروردگارش در طی چهل روز حاصل شده است. در نقل است که، حضرت آدم چهل شبانه روز بر روی کوه صفا در حال سجده بود. (مستدرک وسائل ج 9، ص 329) در باره بنی اسرائیل هم آمده که برای استجابت دعای خود چهل شبانه روز ناله و ضجّه می‌کردند. (مستدرک ج 5، ص 239) در نقلی آمده است که اگر کسی چهل روز خالص برای خدا باشد، خداوند او را در دنیا زاهد کرده و راه و چاه زندگی را به او می‌آموزد و حکمت را در قلب و زبانش جاری می‌کند. بدین مضمون روایات فراوانی وجود دارد. چله نشینی صوفیان هم درست یا غلط، از همین بابت بوده است. علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار در این باره که برگرفتن چهل نشینی از حدیث مزبور نادرست است، به تفصیل سخن گفته است.

اعتبار حفظ چهل حدیث که در روایات فراوان دیگر آمده، سبب تألیف صدها اثر با عنوان اربعین در انتخاب چهل حدیث و شرح و بسط آنها شده است. در این نقلها آمده است که اگر کسی از اّمت من، چهل حدیث حفظ کند که در امر دینش از آنها بهره برد، خداوند در روز قیامت او را فقیه و عالم محشور خواهد کرد. در نقل دیگری آمده است که امیرمؤمنان (ع) فرمودند: اگر چهل مرد با من بیعت می‌کردند، در برابر دشمنانم می‌ایستادم. (الاحتجاج، ص 84)

مرحوم کفعمی نوشته است: زمین از يك قطب، چهار نفر از اوتاد و چهل نفر از ابدال و هفتاد نفر نجیب، هیچگاه خالی نمی‌شود. (بحار ج 53، ص 200)

درباره نطفه هم تصور براین بوده که بعد از چهل روز علّقه می‌شود. همین عدد در تحولات بعدی علّقه به مُضغه تا تولد درنقلهای کهن بکار رفته است، گویی که عدد چهل مبدأ يك تحول دانسته شده است.

در روایت است که کسی که شرباخوازی کند، نمازش تا چهل روز قبول نمی‌شود. و نیز در روایت است که کسی که چهل روز گوشت نخورد، خلقتش تند می‌شود. نیز در روایت است که کسی که چهل روز طعام حلال بخورد، خداوند قبلش را نورانی می‌کند. نیز رسول خدا (ص) فرمود: کسی که لقمه حرامی بخورد، تا چهل روز دعایش مستجاب نمی‌شود. (مستدرک وسائل، ج 5، ص 217)

اینها نمونه‌ای از نقلیهایی بود که عدد اربعین در آنها به کار رفته است.

2. اربعین امام حسین (ع)

باید دید در کهن‌ترین متون مذهبی ما، از «اربعین» چگونه یاد شده است. به عبارت دیگر دلیل بزرگداشت اربعین چیست؟ چنان که در آغاز گذشت، مهمترین نکته درباره اربعین، روایت امام عسکری (ع) است. حضرت در روایتی که در منابع مختلف از ایشان نقل شده فرموده‌اند: نشانه‌های مؤمن پنج چیز است: 1 - خواندن پنجاه و یک رکعت نماز (17 رکعت نماز واجب + 11 نماز شب + 23 نوافل) 2 - زیارت اربعین 3 - انگشتی در دست راست 4 - وجود آثار سجده بر پیشانی 5 - بلند خواندن بسم الله در نماز. این حدیث تنها مدرک معتبری است که جدای از خود زیارت اربعین که در منابع دعایی آمده، به اربعین امام حسین (ع) و بزرگداشت آن روز تصریح کرده است.

اما این که منشأ اربعین چیست، باید گفت، در منابع به این روز به دو اعتبار نگریسته شده است.

نخست روزی که اسرای کربلا از شام به مدینه مراجعت کردند.

دوم روزی که جابر بن عبدالله انصاری، صحابی پیامبر خدا (ص) از مدینه به کربلا وارد شد تا قبر حضرت اباعبدالله الحسین (ع) را زیارت کند. شیخ مفید (م 413) در «مسار الشیعه» که در ایام موالید و وفیات ائمه اطهار علیهم السلام است، اشاره به روز اربعین کرده و نوشته است: این روزی است که حرم امام حسین (ع)، از شام به سوی مدینه مراجعت کردند. نیز روزی است که جابر بن عبدالله برای زیارت امام حسین (ع) وارد کربلا شد.

کهن‌ترین کتاب دعایی مفصل موجود، کتاب «مصباح المتهجد» شیخ طوسی از شاگردان شیخ مفید است که ایشان هم همین مطلب را آورده است. شیخ طوسی پس از یاد از این که روز نخست ماه صفر روز شهادت زید بن علی بن الحسین (ع) و روز سوم ماه صفر، روز آتش زدن کعبه توسط سپاه شام در سال هجری است، می‌نویسد: بیستم ماه صفر (چهل روز پس از حادثه کربلا) روزی است که حرم سید ما اباعبدالله الحسین از شام به مدینه مراجعت کرد و نیز روزی است که جابر بن عبدالله انصاری، صحابی رسول خدا (ص) از مدینه وارد کربلا شد تا قبر حضرت را زیارت کند. او نخستین کس از مردمان بود که امام حسین (ع) را زیارت کرد. در چنین روزی زیارت آن حضرت مستحب است و آن زیارت اربعین است. (مصباح المتهجد، ص 787) در همانجا آمده است که وقت خواندن زیارت اربعین، هنگامی است که روز بالا آمده است.

در کتاب «نزهة الزاهد» هم که در قرن ششم هجری تألیف شده، آمده: در بیستم این ماه بود که حرم محترم حسین از شام به مدینه آمدند. (نزهة الزاهد، ص 241) همین طور در ترجمه فارسی فتوح ابن اعثم (الفتوح ابن اعثم، تصحیح مجد طباطبائی، ص) و کتاب مصباح کفعمی که از متون دعایی بسیار مهم قرن نهم هجری است این مطلب آمده است. برخی استظهار کرده‌اند که عبارت شیخ مفید و شیخ طوسی، بر آن است که روز اربعین، روزی است که اسرا از شام به مقصد مدینه خارج شدند نه آن که در آن روز به مدینه رسیدند. (لؤلؤ و مرجان، ص 154) به هر روی، زیارت اربعین از زیارت‌های مورد وثوق امام حسین (ع) است که از لحاظ معنا و مفهوم قابل توجه است.

3. بازگشت اسیران به مدینه یا کربلا

اشاره کردیم که شیخ طوسی، بیستم صفر یا اربعین را، زمان بازگشت اسرای کربلا از شام به مدینه دانسته است. باید افزود که نقلی دیگر، اربعین را بازگشت اسرا از شام را به «کربلا» تعیین کرده است. تا اینجا، از لحاظ منابع کهن، باید گفت اعتبار سخن نخست بیش از سخن دوم است. با این حال، علامه مجلسی پس از نقل هر دو

این‌ها، اظهار می‌دارد: احتمال صحت هر دوی اینها (به لحاظ زمانی) بعید می‌نماید. (بحار ج 101، ص 334 - 335) ایشان این تردید را در کتاب دعایی خود «زاد المعاد» هم عنوان کرده است. با این حال، درمتون بالنسبه قدیمی، مانند «لهوف» و «مثیرالاحزان» آمده است که اربعین، مربوط به زمان بازگشت اسرا، از شام به کربلاست. اسیران، از راهنمایان خواستند تا آنها را از کربلا عبور دهند.

باید توجه داشت که این دو کتاب، در عین حال که مطالب مفیدی دارند، ازجهاتی، اخبار ضعیف و داستانی هم دارند که برای شناخت آنها باید با متون کهن‌تر مقایسه شده و اخبار آنها ارزیابی شود. این نکته را هم باید افزود که منابعی که پس از لهوف، به نقل از آن کتاب این خبر را نقل کرده‌اند، نباید به‌عنوان يك منبع مستند و مستقل، یاد شوند. کتابهایی مانند «حبیب السیر» که به نقل از آن منابع خبر بازگشت اسرا را به کربلا آورده‌اند، (نفس المهموم ترجمه شعرانی، ص 269) نمی‌توانند مورد استناد قرار گیرند.

در اینجا مناسب است دو نقل را در باره تاریخ ورود اسرا به دمشق یاد کنیم. نخست نقل ابوریحان بیرونی است که نوشته است:

در نخستین روز ماه صفر، أدخل رأس الحسين عليه السلام مدينة دمشق، فوضعه يزيد لعنه الله بين يديه و نقر ثناياه بقضيب كان في يده و هو يقول:

لست من خندق ان لم أنتقم

من بنی أحمد، ما كان فَعَلَ

ليت أشياخي ببدرٍ شهدوا

جَزَع الخرزج من وقع الاسل

فأهلّوا و استهلّوا فرحا

ثم قالوا: يا يزيد لاتشل

قد قتلنا القرن من أشياخهم

و عدلناه ببدر، فاعتدل (الاثار الباقیه، ص 422)

وی روز اول ماه صفر را روزی می‌داند که سر امام حسین (علیه السلام) علیه السلام را وارد دمشق کرده و یزید هم در حالی که اشعار ابن زبیری را می‌خواند و بیتی هم بر آن افزوده بود، با چوبی که در دست داشت بر لبان امام حسین (علیه السلام) می‌زد.

دوم سخن عماد الدین طبری (م حوالی 700) در «کامل بهائی» است که رسیدن اسرا به دمشق را در 16 ربیع الاول دانسته - یعنی 66 روز پس از عاشورا - میدانند که طبیعی‌تر می‌نماید.

4. میرزا حسین نوری و اربعین

علامه میرزا حسین نوری از علمای برجسته شیعه، و صاحب کتاب «مستدرک الوسائل» در کتاب «لؤلؤ و مرجان در آداب اهل منبر» به نقد و ارزیابی برخی از روضه‌ها و نقلهایی پرداخته که به مرور در جامعه شیعه رواج یافته و به نظر وی از اساس، نادرست بوده است. ظاهراً وی در دوره اخیر نخستین کسی است که به نقد این روایت پرداخته و دلایل متعددی در نادرستی آن اقامه کرده است.

ایشان این عبارت سید بن طاوس در لهوف را نقل کرده‌است که اسرا در بازگشت از شام، از راهنمای خود

خواستند تا آنها را به کربلا ببرد؛ و سپس به نقد آن پرداخته است. (لؤلؤ و مرجان، ص 152)

داستان از این قرار است که سید بن طاوس در «لهوف» خبر بازگشت اسراء را به کربلا در اربعین نقل کرده است. در

آنجا منبع این خبر نقل نشده و گفته می‌شود که وی در این کتاب مشهورات میان شیعه را که در مجالس سوگواری بوده، در آن مطرح کرده است.

اما همین سید بن طاوس در «اقبال الاعمال» با اشاره به این که شیخ طوسی در مصباح می‌گوید اسرا روز اربعین از شام به سوی مدینه حرکت کردند و خبر نقل شده در غیر آن که بازگشت آنان را در اربعین به کربلا دانسته‌اند، در هر دو مورد تردید می‌کند. تردید او از این ناحیه است که ابن زیاد مدتی اسراء را در کوفه نگه داشت. با توجه به این مطلب و زمانی که در این نگه داشته صرف شده و زمانی که در مسیر رفت به شام و اقامت يك ماهه در آنجا و بازگشت مورد نیاز است، بعید است که آنان در اربعین به مدینه یا کربلا رسیده باشند. ابن طاوس می‌گوید: این که اجازه بازگشت به کربلا به آنها داده باشد، ممکن است، اما نمی‌توانسته در اربعین باشد. در خبر مربوط به بازگشت آنان به کربلا گفته شده است که همزمان با ورود جابر به کربلا بوده و با او برخورد کرده اند. ابن طاوس در این که جابر هم روز اربعین به کربلا رسیده باشد، تردید می‌کند. (اقبال الاعمال، ج 3، ص 101).

این ممکن است که ابن طاوس لهوف را در جوانی و اقبال را در دوران بلوغ فکری تألیف کرده باشد. در عین حال ممکن است دلیل آن این باشد که آن کتاب را برای محافل روضه خوانی و این اثر را به عنوان یک اثر علمی نوشته باشد. دلیلی ندارد که ما تردید های او را در آمدن جابر به کربلا در روز اربعین بپذیریم. به نظر می‌رسد منطقی‌ترین چیزی که برای اعتبار اربعین در دست است همین زیارت جابر در نخستین اربعین به عنوان اولین زائر است. اما درباره اعتبار اربعین به بازگشت اسرا به کربلا توجه به این نکته هم اهمیت دارد که شیخ مفید در کتاب مهم خود در باب زندگی امامان و در بخش خاص به امام حسین (علیه السلام) از کتاب «ارشاد» در خبر بازگشت اسرا، اصلاً اشاره‌ای به این که اسرا به عراق بازگشتند ندارد. همین طور ابومخنف راوی مهم شیعه هم اشاره‌ای در مقتل الحسین خود به این مطلب ندارد. در منابع کهن تاریخ کربلا هم مانند انساب الاشراف، اخبار الطوال، و طبقات الکبری اثری از این خبر دیده نمی‌شود.

روشن است که حذف عمده آن معنا ندارد؛ زیرا برای چنین حذف و تحریفی، دلیلی وجود ندارد.

خبر زیارت جابر، در کتاب بشارة المصطفی آمده، اما به ملاقات وی با اسرا اشاره نشده است.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی هم، به تبع استاد خود نوری، داستان آمدن اسرای کربلا را در اربعین از شام به کربلا نادرست دانسته است. (منتهی الامال، ج 1، صص 817 - 818) در دهه‌های اخیر مرحوم محمد ابراهیم آیتی هم در کتاب بررسی تاریخ عاشورا بازگشت اسرا را به کربلا انکار کرده است. (بررسی تاریخ عاشورا، صص 148 - 149) همین طور آقای مطهری که متأثر از مرحوم آیتی است. اما این جماعت یک مخالف جدی دارند که شهید قاضی طباطبائی است.

5. شهید قاضی طباطبائی و اربعین

شهید محراب مرحوم حاج سید محمدعلی قاضی طباطبائی رحمه الله علیه، کتاب مفصلی با نام «تحقیق درباره اولین اربعین حضرت سید الشهداء» درباره اربعین نوشت که اخیراً هم به شکل تازه و زیبایی چاپ شده است. هدف ایشان از نگارش این اثر آن بود تا ثابت کند، آمدن اسرای از شام به کربلا در نخستین اربعین، بعید نیست. این کتاب که ضمن نهصد صفحه چاپ شده، مشتمل بر تحقیقات حاشیه‌ای فراوانی در باره کربلاست که بسیار مفید و جالب است. اما به نظر می‌رسد در اثبات نکته مورد نظر با همه زحماتی که مؤلف محترم کشیده، چندان موفق نبوده است.

ایشان در باره این اشکال که امکان ندارد اسرا ظرف چهل روز از کربلا به کوفه، از آنجا به شام و سپس از شام به

کربلا بازگشته باشند، هفده نمونه از مسافرتها و مسیرها و زمانهایی که برای این راه در تاریخ آمده را به تفصیل نقل کرده‌اند. در این نمونه‌ها آمده است که مسیر کوفه تا شام و به عکس از يك هفته تا ده دوازده روز طی می‌شده و بنابر این، ممکن است که در يك چهل روز، چنین مسیری رفت و برگشتی طی شده باشد. اگر این سخن بیرونی هم درست باشد که سر امام حسین (ع) روز اول صفر وارد دمشق شده، می‌توان اظهار کرد که بیست روز بعد، اسرا می‌توانستند در کربلا باشند.

باید به اجمال گفت: بر فرض که طی این مسیر برای يك کاروان، در چنین زمان کوتاهی، با آن همه زن و بچه ممکن باشد، باید توجه داشت که آیا اصل این خبر در کتابهای معتبر تاریخ آمده است یا نه. تا آنجا که می‌دانیم، نقل این خبر در منابع تاریخی، از قرن هفتم به آن سوی تجاوز نمی‌کند. به علاوه، علمای بزرگ شیعه، مانند شیخ مفید و شیخ طوسی، نه تنها به آن اشاره نکرده‌اند، بلکه به عکس آن تصریح کرده و نوشته‌اند: روز اربعین روزی است که حرم امام حسین (ع) وارد مدینه شده یا از شام به سوی مدینه خارج شده است. آنچه می‌ماند این است که نخستین زیارت امام حسین (ع) در نخستین اربعین، توسط جابر بن عبدالله انصاری صورت گرفته است و از آن پس ائمه اطهار علیهم السلام که از هر فرصتی برای رواج زیارت امام حسین (ع) بهره می‌گرفتند، آن روز را که نخستین زیارت در آن انجام شده، به عنوان روزی که زیارت امام حسین (ع) در آن مستحب است، اعلام فرمودند.

متن زیارت اربعین هم از سوی حضرت صادق علیه السلام انشاء شده و با داشتن آن مضامین عالی، شیعیان را از زیارت آن حضرت در این روز برخوردار می‌کند.

اهمیت خواندن زیارت اربعین تاجایی است که از علائم شیعه دانسته شده است، درست آن گونه که بلند خواندن بسم الله در نماز و خواندن پنجاه و يك رکعت نماز در شبانه روز در روایات بیشماري، از علائم شیعه بودن عنوان شده است.

زیارت اربعین در «مصباح المتجهّد» شیخ طوسی و نیز «تهذیب الاحکام» وی به نقل از صفوان بن مهران جمال آمده است. وی گفت که مولایم صادق (ع) فرمود: زیارت اربعین که باید وقت برآمدن روز خوانده شود چنین است..... (مصباح المتجهّد، ص 788، تهذیب الاحکام، ج 6، ص 113، اقبال الاعمال، ج 3، ص 101، مزار مشهدي، ص 514 (تحقیق قیومی)، مزار شهید اول (تحقیق مدرسه الامام المهدی، قم 1410)، ص 185 - 186).

این زیارت، به جهاتی مشابه برخی از زیارات دیگر است، اما از آن روی که مشتمل بر برخی از تعابیر جالب در زمینه هدف امام حسین از این قیام است، دارای اهمیت ویژه می‌باشد. در بخشی از این زیارت در باره هدف امام حسین (ع) از این نهضت آمده است: "... و بذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من الجهالة و حيرة الضلالة... و قد توازر عليه من غرته الدنيا و باع حظّه بالارذل الادني".

خدایا، امام حسین (ع) همه چیزش را برای نجات بندگان از نابخردی و سرگستگی و ضلالت در راه تو داده در حالی که مشتی فریب خورده که انسانیت خود را به دنیای پست فروخته‌اند بر ضد وی شوریده آن حضرت را به شهادت رساندند.

دو نکته کوتاه:

نخست آن که برخی از روایاتی که در باب زیارت امام حسین (ع) در کتاب کامل الزیارات ابن قولویه آمده، گریه چهل روزه آسمان و زمین و خورشید و ملائکه را بر امام حسین (ع) یادآور شده است. (اربعین شهید قاضی، ص

دوم این که ابن طاوس يك اشكال تاریخی هم نسبت به اربعین بودن روز بیستم صفر مطرح کرده و آن این که اگر امام حسین (ع) روز دهم محرم به شهادت رسیده باشد، اربعین آن حضرت نوزدهم صفر می‌شود نه بیستم. در پاسخ گفته شده است، به احتمال ماه محرمی که در دهم آن امام حسین (ع) به شهادت رسیده، بیست و نه روز بوده است. اگر ماه کامل بوده، باید گفت که روز شهادت را به شمارش نیاورده اند. (بحار الانوار، ج 98، ص 335).

تهیه و تدوین : رسول جعفریان

12- جلوه های عزّت و آزادگی در نهضت امام حسین (علیه السلام) از نظر قرآن

مفهوم عزّت در فرهنگ واژه شناسان

1- مقاومت منطقی و شکست ناپذیر در برابر بیعت خواهی زورمدارانه

2 - طلوع تازه نماد عزّت و آزادگی

3 - هجرت تاریخ ساز

4- هدف آزادمنشانه با وسیله و راه و روش درست

5- هدفمندتر و شکست ناپذیرتر از موسی

6- کسی که هرگز تن به ذلّت نداد

7- احیای شیوه آزاد منشانه پیامبر

8- خورشیدی فرا راه مردم ظلمت زده

9- اصلاح جامعه و نظام آن از روابط زور مدارانه و حقیر پرور

10- پافشاری دلیرانه بر شایسته سالاری و بیعت و انتخاب آزاد

11- نفی امان ها و امان نامه ها

12- تندیس صراحت و صداقت

13- قلب تپنده عزّت و آزادگی

14- منش شکوه بار

15- من برای آفرینش عزّت دین و امت سزاوارترم

16- هدف و روش آزاد منشانه با اقدام بهنگام

17- این نامه در خور پاسخ نیست

18- من و پذیرش خواری؟

19- درخشان ترین جلوه شکوه و شکست ناپذیری

20- من شیوه استبدادی را برای اداره جامعه نخواهم پذیرفت

21- شهادت گاه عزّت و آزادگی

22- ندای آزادگی و شکست ناپذیری از فراز نیزه ها

مفهوم عزّت در فرهنگ واژه شناسان واژه "عزّت" و بزرگمنشی در فرهنگ واژه شناسان به معنی عزیز، دوست داشتنی، گرمی، نیرومند، بی نظیر^[1]، کمیاب، نایاب^[2] ارجمند، ارجدار، سخت، گران و دشوار، انجام ناشدنی، غیرقابل نفوذ و شکستناپذیر آمده^[3] و نیز وصف و حالتی است که اگر در دنیای وجود انسان راه یافت و فرد،

جامعه و تشکیلاتی حقیقت عزّت به آن گوهر گرانبها و زندگی ساز آراسته گردید، آن حالت اجازه مقهور شدن و تن سپردن به ذلّت و فرومایگی را به او نمی دهد، و وی را در برابر مشکلات، موانع رشد، دشواری های طاقت فرسا، دشمنان ددمنش، فراز و نشیبهای تند و سخت و انواع وسوسه ها و دمدمه های ویرانگر و لغزاننده، شکست ناپذیر و بیمه می سازد.

اصل این واژه و مفهوم آن از ریشه "عزاز" (زمین سخت و نفوذناپذیر) گرفته شده ؛ به همین جهت هنگامی که گفته می شود: " اَرَضُ عَزَازٌ ؛" منظور زمین سخت و نفوذناپذیر است و آن گاه که گفته می شود: " تَعَزَّزَ اللَّحْمُ " منظور این است که: "گوشت، در بازار به گونهای کمیاب و یا نایاب شده است، که نمی توان به آن دست یافت". [4]

با این بیان شاید بتوان گفت که این واژه در اصل به مفهوم صلابت، و شکست ناپذیری آمده، آن گاه به تناسب ریشه و از باب توسعه در به کارگیری معانی دیگر، به مفهوم عزیز، ارجمند، نایاب، توانا، و حتّی تعصب، خودبزرگ پنداری در برابر حق و حق ناپذیری نیز به کار رفته است.

قرآن و کاربرد واژه عزّت در آیات قرآن نیز واژه «عزّت» و مشتقات آن در این معانی و مفاهیم به کار رفته است:

1- عزیز و ارجمند، در برابر ذلیل و بی ارج و بها:

" فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ " [5]

پس هنگامی که برادران یوسف بر او وارد شدند، گفتند: هان ای عزیز! ... [6]

2- سرفراز و پیرصلاّت، در برابر فروتن و نرمخو:

" يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ " [7]

ای کسانی که ایمان آوردهاید! هر کس از شما از دین و آیین خویش برگردد به خدا زیانی نمی رساند، چرا که به زودی خدا گروهی را خواهد آورد که آنان را دوست می دارد و آنان نیز او را دوست می دارند؛ با مردم با ایمان و قانونگرا فروتن و نرمخو هستند، و بر کفرگرایان و قانون ستیزان پیرصلاّت و سرفراز.

3- نیرومندتر و پرتوانتر، در برابر ناتوانتر و زبونتر:

" أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا " [8]

دارایی من از تو افزونتر است و از نظر شمار نفرات نیز از تو پرتوانترم.

4- غالب و چیره، در برابر مغلوب و شکست پذیر:

" إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ " [9]

این برادر من است. او نود و نه عدد میش دارد، و من تنها یک میش دارم، اما او می گوید: آن را هم به من واگذار کن؛ و در سخنوری بر من چیره شده است.

5- شکوه و شکست ناپذیری:

" آيِبَتَعُونَ عَنْهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا " [10]

... آیا اینان به راستی سرافرازی و پیروزمندی را نزد حقناپذیران می جویند؟! این پنداری بی اساس است! چرا که

پیروزمندی و سرافرازی یکسره از آن خدا و نزد اوست.

6- سخت و دشوار:

" لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ ... " [11]

بی تردید برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او گران است شما در رنج و دشواری بیفتید

7- عزیزتر و ارجمندتر:

" قَالَ يَا قَوْمِ اَرْهَطِيْ اَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِّنَ اللّٰهِ ... " [12]

هان ای قوم من! عشیره کوچک من بر شما از خدا عزیزتر است که فرمان او را پشت سر خویش افکنده و او را از یاد بُرده اید؟

8- تعصب و سرکشی و حقناپذیری:

" بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِيْ عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ " [13]

آنان که کفر ورزیدند در سرکشی و ستیزه اند.

با این بیان، واژه "عزت" به تناسب مفهوم اصلی اش - که سختی و نفوذ ناپذیری است - گاه در سرکشی و حقناپذیری نیز به کار رفته است، که در این صورت، به بیان «راغب» با این واژه، گاه ستایش می گردد و گاه نکوهش.

مفهوم واژه عزّت در فرهنگ قرآن و عترت (علیهم السلام)

واژه "عزت" در فرهنگ قرآن و عترت به مفهوم اوج گرفتن به مرحله توانمندی معنوی و اخلاقی و عظمت روح و توسعه شخصیت و آراستگی به مهر و مدارا و صلابت و شکست ناپذیری روان در برابر باطل و بیداد آمده است. این قدرت شگرف و شکستناپذیر، در مرحله نخست از ژرفای جان انسان خودساخته سرچشمه می گیرد و پس از سربرآوردن از رویشگاه خویش، به تدریج در کران تا کران اندیشه و عقیده، زبان و قلم، دست و دیده، گفتار و کردار و برنامه ها و هدفها و روش زندگی او تجلی می یابد و آن گاه به او عظمت و شکوه و معنویت و مهر و مدارا و شکست ناپذیری می بخشد.

کسی که به این ویژگی انسانی و معنوی آراسته شود، از سویی به راستی تجسم اخلاص و پاکی، حقگرایی و حقپذیری، فروتنی و بردباری، صلحجویی و مدارا در ابعاد گوناگون زندگی می شود و در همان حال خود را فراتر از برده منشی و دنباله روی، فراتر از بافتن و شنیدن چاپلوسی ها و ستایشهای چندش آور و لقبهای پوشالی و پرطمطراق، فراتر از فرمانبرداری های چاکرمنشانه و اهانت آمیز می خواهد.

به مرحله ای اوج می گیرد و خود را عزیز می دارد که نه در برابر زر و زور، نفوذ می پذیرد و نه در برابر نیرنگ و فریب، نه بیداد و ناروا را تحمل و نه آن را به دیگران تحمیل می کند و نه می تواند نظاره گر اسارت مردمی در چنگال این آفت های عزّت گش و ذلّت بار باشد و دم فرو بندد.

آری، حقیقت عزّت و آزادگی پذیرش مدیریت خرد و وجدان بر جان و جامعه و رعایت مقررات و حقوق مردم است، نه انبوهی شعر و شعار بدون عمل و فرصت سوز.

امیرمؤمنان عزّت و آزادگی واقعی را تواضع و فروتنی در برابر حق و عدالت می نگرد:

" اَلْعِزُّ اَنْ تَذَلَّ لِلْحَقِّ اِذَا لَزِمَكَ . " [14]

امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

" شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ وَ عِزُّهُ كُفُّ الْأَذَى عَنِ النَّاسِ . " [15]

شرف انسان در شب زندهداری اوست و کرامت و آزادگی اش در عدالت و دست نگاه داشتن از آزار مردم و رعایت حقوق آنان.

" اَلصَّدْقُ عِزٌّ وَ الْجَهْلُ ذُلٌّ . " [16]

آراستگی به راستی و درستی، عزّت و آزادگی است و جهالت و نادروستی، ذلّت و خفت است.

" حُسْنُ خُلُقِ الْمُؤْمِنِ مِنَ التَّوَّاضِعِ، وَ عِزُّهُ تَرْكُ الْقِيلِ وَ الْقَالِ " [17]

منش شایسته انسان با ایمان از تواضع و فروتنی اوست و عزّت و آزادگی او، در وانهادن جنجال و هیاهو و زبان و سیاست خشونت بار است.

قرآن و جلوه های عزّت و آزادگی نهضت امام حسین(علیه السلام) گذشت که «عزّت» به مفهوم توانایی، شکستناپذیری، استقلال، پیروزی، استواری، ریشه داری، سلطه ناپذیری و عدم تحمیل سلطه در میدانهای مادی و معنوی و رعایت کرامت خود و دیگران است، و در برابر آن، وابستگی، دنباله روی، تزلزل، بی ریشگی، ذلّت، حقارت، پستی، زبونی، زورمداری، خودکامگی، از خودبیگانگی، فرومایگی و خودباختگی قرار دارد. آن، از ویژگی های انسان مترقی و جامعه باز، شایسته سالار، قانونمدار، مطلوب و راستین اسلامی است، و این یکی، خصلت فرد و نشان جامعه شرک پذیر، شخص پرست، استبدادزده و ستم پذیر است.

... و حسین(علیه السلام) بزرگ آموزگار این ویژگی پرجاذبه انسانی و اخلاقی و درخشانترین سمبل این راه افتخارانگیز است. یکی از هدفهای بلند نهضت عزّت طلبانه عاشورا، نفی ذلّت و ذلّت پذیری از سیما و منش فرد و جامعه در بند استبداد اموی، آن گاه عزّت آموزی و عزّت طلبی و نشان دادن راه آزادمنشی و آزادگی مطلوب قرآن و پیامبر و بهادادن به کرامت و حقوق انسان در عصرها و نسل هاست، واز این زاویه است که می توان جلوه های عزّت و آزادگی مورد نظر قرآن را در نهضت حسین(علیه السلام) و یا نمودهای عزّت و آزادمنشی عاشورا را در آینه قرآن به نظاره نشست.

هنگامی که به زندگی پر افتخار پیشوای آزادی و نهضت آزادی خواهانه عاشورایش می نگریم، به روشنی در می یابیم که آن نمونه درخشان عزّت و شکست ناپذیری قرآن، در حرکت فکری و فرهنگی و ذلّت زدای خویش در تدارک آفرینش عزّت و شکوه برای جامعه و در اندیشه افشاندن بذر سربلندی و سرفرازی در مزرعه خزان زده روزگار خویش و آن گاه شکوفا و بارور ساختن و به گل نشاندن آنهاست.

آن حضرت موجبات واقعی عزّت و آزادگی را در رنگ و نژاد، زبان و لغت، حسب و نسب، قبیله و عشیره، عامل جغرافیایی و رفاه مادی، تشکیلات حزبی و وابستگی به قطبهای زور و تزویر، موقعیت سیاسی و اجتماعی و مذهبی و... نمی نگرد، بلکه به سان قرآن، موجبات عزّت را در بینش و آگاهی ژرف، در ایمان و عشق و رابطه خالصانه و دوستانه با سرچشمه عزّت‌ها، در اطاعت و فرمانبرداری از او و در توکل و اعتماد بر او می نگرد، [18] و این یکی از ویژگی ها و ابعاد نهضت استبداد ستیز و آرمانخواهانه آن حضرت است.

اینک این شما و این هم نمودهای عزّت و و آزادگی مورد نظر قرآن در موضعگیری و عملکرد ترجمان عزّت و آزادگی:

1- مقاومت منطقی و شکست ناپذیر در برابر بیعت خواهی زورمدارانه

دوران تیره و تاریک بنیانگذار سلسله پرفریب و بیداد پیشه اموی، با مرگ معاویه به پایان رسید، و فرزند مغرورش یزید نامه ای به فرماندار مدینه نوشت که از مردم آن سامان، به ویژه از حسین (علیه السلام) برای او - به عنوان پیشوای اسلام - بیعت بگیرد! در آن نامه دستور داد که: اگر او از بیعت سرباز زد، بی درنگ گردنش را بزن و سرش را به سوی من گسیل دار؛ " إِنَّ أَبَىٰ عَلَيْكَ فَاصْرِبْ غُنْفَهُ وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ. " [19]

فرماندار، پیشوای آزادی را به فرمانداری دعوت کرد و از او خاست تا با یزید به عنوان رهبر امت بیعت کند، اما حسین (علیه السلام) با منطق و مدارا روشنگری فرمود که: به کف گرفتن قدرت ملّی و امکانات جامعه با نهان

کاری و بدون حضور مردم نشاید، از این رو بیعت خواستن - آن هم از انسانی همانند من - باید شفاف و در حضور مردم انجام پذیرد، نه نهانی و در پشت درهای بسته؛ بر این باور هنگامی که مردم را برای بیعت فراخواندی، مرا نیز دعوت نما تا دیدگاه خویش را در حضور همگان اعلام دارم؛ "أَيُّهَا الْأَمِيرُ، إِنَّ الْبَيْعَةَ لَا تَكُونُ سِرًّا، وَلَكِنْ إِذَا دَعَوْتُ النَّاسَ عَدَاً فَأَدْعُنَا مَعَهُمْ".

«مروان» - که از مهره های کهنه کار رژیم اموی بود و خود عنصری تجاوزکار و نیرنگ باز، و در آن نشست حضور داشت - رو به فرماندار کرد که: سخن او را نپذیر، و اگر دست بیعت نمی دهد گردنش را بزن! حسین (علیه السلام) از آتش افروزی مروان خشمگین شد و ضمن نکوهش سبک زورمدارانه او [20]، رو به فرماندار کرد، و با شهادت و صداقتی وصف ناپذیر، در ترسیم موضع عزت آفرین و آزادمنشانه اش، خود را فرزند وحی و آموزگار قرآن و ذلت ناپذیر وصف نمود و فرمود:

"أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ، وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ، وَ مَخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ، وَ بِنَا خَتَمَ اللَّهُ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ، شَارِبُ الْخَمْرِ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ، مُعْلِنٌ بِالْفُسْقِ لَيْسَ لَهُ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ، وَ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ بِمِثْلِهِ ... «[21]»

"هان ای امیر! تو نیک می دانی که ما، خاندان پیامبر و گنجینه رسالت هستیم؛ خانه ما محل آمد و شد فرشتگان و جایگاه فرود قرآن و رحمت خداست. خدا، اسلام را به وسیله خاندان ما آغاز کرد و سرانجام نیز به وسیله ما جهان گستر خواهد ساخت؛ اما یزید در منش و روش، عنصری است گناه پیشه، می گسار، خونریز، برده و ذلیل هوای دل، که بی هیچ پروایی به جنایت و بیداد دست می زند و مرز مقررات خدا را می شکند و خود را به زشتی و گناه آلوده می سازد؛ از این رو فردی چون من با این ریشه و تبار پرافتخار و خاندان درخشان و سبک و منش عادلانه و بشردوستانه، با عنصر خودکامه و تبهکاری چون یزید - که مدیریت دنیای وجود خود را به کششهای حیوانی سپرده است - دست بیعت نخواهد داد."

بامداد همان شب، آن حضرت برای آگاهی از روند رخدادها بیرون آمد و بر سر راه خویش، "مروان" را دید. او با زبان تطمیع و تهدید از او بیعت خواست، اما پیشوای آزادی با تلاوت آیه ای از قرآن، به ترسیم جلوه دیگری از ذلت ناپذیری و مبارزه مسالمت آمیز و عادلانه خویش با قدرت فاسد و استبداد پیشه پرداخت و فرمود:

"إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلٍ يَزِيدٍ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ . " [22] ...

"آن گاه که عنصر آلوده ای به سان یزید، با آن منش زشت و ظالمانه، زمام امور جامعه را به کف گیرد و مردم به زمامداری چون او گرفتار آیند، باید فاتحه اسلام و رشد جامعه را خواند. سپس افرو: من از نیای گران قدرم پیامبر شنیدم که می فرمود: مدیریت و زمامداری جامعه بر خاندان ننگین ابوسفیان، به دلیل تاریک اندیشی و منش ذلت بار و برده ساز آنها حرام است . " ...

مروان از استبداد ستیزی و آزادی خواهی و بزرگمنشی آن حضرت سخت در خشم شد، واز او جدا گردید.

2- طلوع تازه نماد عزت و آزادی

در دیدار دیگری، «مروان» کوشید تا با سلاح ترغیب و تهدید - که دو وسیله تجربه شده و اثرگذار استبداد برای شکستن بسیاری از اراده ها و مقاومت هاست - او را به سکوت و سازش وادار ساخته و از او به سود یزید بیعت گیرد، که آن خداوندگار عزت و شکست ناپذیری، تطمیع و تهدید او را به هیچ انگاشت و بامنطق و شکیبی استوار و کوه آسا فرمود:

"إِلَيْكَ عَنِّي فَإِنَّكَ رَجَسٌ، أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الطَّهَارَةِ الَّذِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ عَلَى رَسُولِهِ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

الرَّجَسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً» [23]

"هان ای مروان! از من دور شو که تو در اندیشه و منش، عنصری ناپاک هستی، و من از خاندانی هستم که خدا در وصف پاکی اندیشه و منش آن، این آیه را فرو فرستاد که: هان ای خاندان پیامبر! خدا می خواهد هر گونه پلیدی را از شما بزداید و شما را آنگونه که می باید پاک و پاکیزه سازد." [24]

این گونه آن سمبل عزّت و آزادگی، در نخستین گامها از نهضت ذلّت ستیز و آزادی خواهانه و آزاد پرورش، از سویی از کتاب عزّت و سرفرازی الهام می گیرد و با رژیم ستم و تحقیر رو به رو می شود، و از دگر سو با بینش و منش محبوب و ماندگارش، به صورت نمونه درخشان عزّت و نُماد آزادگی قرآن در چشمانداز عزّت خواهان طلوعی تازه می آغازد.

3- هجرت تاریخ ساز

آن حضرت پس از افشاندن بذر ستمستیزی و شکستناپذیری بر مزرعه دلها در مدینه، در ادامه کار، آماده حرکت به سوی خانه خدا می شود و به هجرتی دیگر دست می زند، اما چگونه و چه سان؟ او به سان موسی گام به آن سفر تاریخی و آن هجرت دادجویانه می نهد و با همان واژه ها و جمله ها و نیایشی که آن پیامبر آزادی و نجات بر لب زمزمه می نمود:

"فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ" [25]

"پس موسی هراسان و نگران از آن جا بیرون رفت، در حالی که نیایشگرانه می گفت: پروردگارا، مرا از شرارت گروه بیدادگران نجاتبخش!" [26]

بدین گونه نشان داد، همان سان که موسی به خاطر یاری ستمدیدگان و برای زدودن استبداد سياهکار فرعون و آثار خفت آور آن، چشم از آسایش و آرامش می پوشد و آماده به جان خریدن رنج و آوارگی می شود، او نیز به منظور مبارزه با استبداد مخوف اموی و زدودن آثار برده ساز و ذلیل پرور آن، از خانه و حرم پیامبر چشم می پوشد و آماده هجرت و ادامه مبارزه می شود، تا روح عزّت و آزادگی و همّت و بالندگی را در کالبد سرد جامعه بدمد و خون عدالتخواهی و شکست ناپذیری را در رگهای آن مردم بلازده و تحقیرشده تزریق کند، و به عصرها و نسلها نیز درس آزادی خواهی و عزّت طلبی مورد نظر قرآن و پیامبر را بیاموزد. با این بیان همان سان که موسی و مسیح و محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) نُماد آزادگی و شکوه قرآن هستند، حسین (علیه السلام) نیز جلوه و نُماد جاودانه عزّت و سرفرازی در آینه کتاب خدا می گردد.

4- هدف آزادمنشانه با وسیله و راه و روش درست

آن نمونه درخشان عزّت و آزادگی پس از تصمیم به هجرت تاریخساز خویش، نه از بی راهه، که از شاهراهی که مدینه را به مکه پیوند می داد، حرکت کرد. پارهای از نیکاندیشان - که از خشونت استبداد آگاه بودند - پیشنهاد کردند که: ای کاش از این شاهراه نمی رفتید؛ چرا که خطر تعقیب دشمن شما را تهدید می کند؛ "لَوْ تَنَكَّبْتَ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ"؛ اما آن روح بزرگ شهامت و عزّت نپذیرفت و فرمود:

"لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُهُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ مَا هُوَ قَاضٍ." [27]

"نه، به خدا سوگند من شاهراه را رها نمی کنم و به راه های کوهستانی و بی راهه ها پناه نمی برم تا آنچه خدا مقرر فرموده است به آن نایل آیم."

بدینسان تفاوت ژرف بینش و منش آن نُماد سرفرازی و شکوه با دیگر مخالفان استبداد در این مرحله آشکار می گردد؛ چرا که:

یک: آن حضرت پس از دعوت فرماندار اموی، هدفمند و با نرمش و مدارا حضور می یابد، در حالی که مخالفانی چون "عبدالله بن زبیر" نه.

دو: او با صراحت و حکمت موضع عزّت خواهانه و ذلّت ناپذیر خویش را در مرکز قدرت استبداد اعلام می دارد و ماهیت زورمدارانه و منحط حکومت، شیوه فریبکارانه و شرک آلود مدیریت و بی لیاقتی و فرومایگی حاکمان را مشخص می سازد، اما دیگر مخالفان استبداد نه جرأت حضور در فرمانداری را نشان می دهند و نه موضع خود را بیان می کنند، بلکه شبانه و مخفیانه و از بی راهه می گریزند.

سه: آن ثُماد عزّت و آزادی نمی پسندد که مبارزه منطقی و خردمندانه و قانونی اش با اداره جامعه به سبک بسته و استبدادی، ذرّهای رنگ و بوی مخالفت یاغیان و فراریان را بگیرد، به همین جهت از شاهراه می رود و بر آن است تا در برابر دیدگان مردم باشد و سخنان روشنگر و همّت آفرینش به گوشها برسد؛ و بدین وسیله روح مبارزه با باطل و نفی تحمیل خفّت و ذلّت را در مردم می دمد، در حالی که دیگر منتقدان و مخالفان از بی راهه و دور از چشم مردم فرار را بر قرار بر می گزینند.

چهار: آن حضرت نشان می دهد که هدف مقدس و آزادمنشانه را باید با وسایل عزّتمندانه و درست جست، نه از هر بی راهه و روش ناپسند.

پنج: او بر خدا اعتماد می کند و سوگند یاد می کند که شاهراه را رها نمی کند و به راه های کوهستانی و بی راه هها پناه نمی برد، تا آنچه خدا مقرر فرموده است پیش آورد؛ چرا که در اوج ایمان و عرفان و یقین است. شش: او حق پذیری و عزّتخواهی و انتخاب درست مردم را - اگر زور و فریب حاکم به آنان اجازه سنجش و مقایسه و آزادی گزینش دهد - باور دارد؛ چرا که به منطق پرجاذبه و منش مرقی و انسانی خویش ایمان دارد و یقین دارد که اگر آزادی اندیشه و بیان و رأی و انتخاب مردم به رسمیت شناخته شود، این گام بلند، بهترین تضمین برای سلامت جامعه از استبداد و فساد و سپرده شدن امانت ملی و دینی مردم به فرهیختگان و برترین هاست و هرچه این حق ابتدایی و انسانی مردم، به هر بهانه و محملی پایمال گردد، زمینه نهان کاری و فساد و بیداد بیشتر فراهم می شود.

5- هدفمندتر و شکست ناپذیرتر از موسی

حسین (علیه السلام) هنگامی که به آستانه حرم خدا رسید، به تلاوت هدفمند این آیه الهام بخش پرداخت که: "وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلَقَّاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ" [28]

"هنگامی که موسی به سوی شهر مدین روی نهاد، گفت: امید که پروردگار مرا به راه راست راه نماید." [29] بدین سان آن حضرت با تلاوت این آیه، روشنگری کرد که:

یک: همان گونه که هجرت موسی از شهر و دیار خویش، هدفمند و حکیمانه بود، هجرت او نیز چنان است. موسی برای باز آوردن عزّت و آزادی مردم خویش و رهایی آنان از ذلّت و استبداد فرعون دست به هجرت و پناهندگی به سرزمین دیگر می زند، آن خداوندگار عزّت و آزادی نیز برای نجات و آزادی امت پیامبر از تحقیر و تحمیل استبداد اموی.

دو: نهضت افتخار آفرین و عزّت ساز او، به سان بعثت و حرکت آزادی خواهانه موسی است، و در برابر او رژیم و تشکیلاتی است که در محتوا و روش مدیریت و پایمال ساختن مقررات و حقوق مردم، فرعونی است و ره آوردش نیز چیزی جز خشونت و برده پروری و پایمال ساختن حرمت و کرامت انسانها نیست، گرچه در قالب مذهب سالاری و به نام خدا و به بهانه جانشینی پیامبر، به آن فجایع دهشتناک دست می یازد. [30]

6- کسی که هرگز تن به ذلت نداد

"عمر" فرزند رشید امیرمؤمنان آورده است که: وقتی برادرم حسین (علیه السلام) در مدینه از بیعت با استبداد سرباز زد و دلیرانه در برابر تهدید و ارباب قامت برافراشت، من به حضورش شرفیاب شدم و ضمن یادآوری روایتی از برادر و پدرم، گفتم: فدایت گردم! کاش می شد با این گروه بیداد پیشه و خشونت کیش بیعت می کردی! او در پاسخ فرمود: من از فرجام پرشکوه کار خویش آگاهم، اما به خدای سوگند که هرگز تن به خواری نخواهم داد و با خودکامگی و استبداد سیاه در پایمال ساختن حقوق و آزادی مردم و شکستن مقررات خدا کنار نخواهم آمد ...

"وَاللّٰهُ لَا أُعْطِی الدِّیْنَةَ مِنْ نَفْسِیْ أَبَدًا...". [31]

این گونه باز هم از روح شکست ناپذیر و پرشکوهی خبرداد که در اوج عزت و آزادی است، و تحمیل ذلت و حقارت بر او ناممکن است.

7- احیای شیوه آزاد منشانه پیامبر

حسین (علیه السلام) نهضت فکری و آزادی خواهانه خود را، نهضت دعوت به کتاب عزت آفرین خدا و احیای منش آزادی بخش پیامبر مهر و عدل اعلام می دارد، و به مردم بصره نوشت:

"وَ اَنَا اَدْعُوْكُمْ اِلٰی کِتَابِ اللّٰهِ وَ سُنَّةِ نَبِیِّهِ، فَاِنَّ السُّنَّةَ قَدْ اُمِیَّتَتْ وَ الْبِدْعَةُ قَدْ اُحْیِیْتُ...". [32]

"من اینک شما را به کتاب پرشکوه خدا و سیره آزادمنشانه پیامبر عزت و سرفرازی فرامی خوانم؛ چرا که جامعه و مردم ما در شرایطی است که دیگر عمل به مقررات عادلانه قرآن و رعایت روش مترقی پیامبر، یکسره از میان رفته و جای آن را شیوه های استبدادی گرفته است...".

همچنین در پاسخ نامه های مردم کوفه از جمله نوشت:

"فَلْعُمْرِیْ مَا الْاِمَامُ اِلَّا الْحَاکِمُ بِالْکِتَابِ، الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ، الدَّائِنُ بِدِیْنِ الْحَقِّ، الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلٰی ذٰلِکَ لِلّٰهِ". [33]

"به جان خودم سوگند! پیشوای راستین مردم، تنها آن کسی است که بر اساس مقررات قرآن، مدیریت و داوری کند؛ عدل و داد را به راستی برپای دارد، به آیین حق و عدالت عمل کند، و همراه در اندیشه به دستآوردن خشنودی خدا، به سبکی خداپسندانه زندگی کند."

8- خورشیدی فرا راه مردم ظلمت زده

امام حسین (علیه السلام) 27 رجب سال 60 هـ. ق از حرم پیامبر به سوی خانه خدا حرکت کرد، و روز سوم شعبان وارد مکه شد، و 125 روز را در آن جا به عبادت و مبارزه با دیو استبداد و روحیه ذلت پذیر جامعه گذراند. او در مکه دیدارهای بسیاری با مردم به جان آمده و با چهره های مبارز و مخالف استبداد داشت. روزی "ابن عباس" و "ابن زبیر" به دیدار او آمدند، و از او خواستند تا از هجرت به سوی عراق خودداری ورزد و در کنار خانه خدا بماند. اما او در برابر پیشنهاد آنان فرمود:

"این دستور را، در حقیقت پیامبر به من داده است؛ چرا که خشنودی خدا و پیامبر و صلاح امت در ستمناپذیری است." [34]

پس از آن دو، "عبد الله بن عمر" شرفیاب شد، و از آن حضرت خواست تا با سرکردگان استبداد به گونه ای کنار آید، و بدین وسیله او را از مبارزه بر حذر داشت؛ اما حسین (علیه السلام) در پاسخ او به سرگذشت درس آموز جامعه های ظلم پذیر و نظام های استبدادی پیشین و فرجام عبرت آموز آنها و ایستادگی خیرخواهانه و شجاعانه پیامبران در برابر آنان توجه داد و فرمود:

"يا ابا عَبْدِ الرَّحْمَنِ! اَمَّا عَلِمْتَ اَنْ مِنْ هَؤُلَاءِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى اَنْ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ؟! ... إِنَّكَ اللَّهُ يَا ابا عَبْدِ الرَّحْمَنِ! وَلَا تَدْعُ نُصْرَتِي." [35]

"آیا ندانسته ای که از خواری و بی مقداری دنیا در پیشگاه خداست که سر بریده «یحیی» را به خاطر ستم ستیزی و ذلت ناپذیری اش به دربار زشت کرداری از بنی اسرائیل به ارمغان بردند؟... و با این وصف خدا در کیفر آنان شتاب نورزید، بلکه مهلت هم داد تا شاید به خود آیند و جبران تباهی ها کنند؛ اما هنگامی که به خود نیامدند و در اصلاح ناپذیری پافشاری کردند، با شدت و قدرت، گریبان آنان را گرفت و به عذابی سخت گرفتارشان ساخت! اینک که چنین است پروای خدا را پیشه ساز و از خشم او بترس و از یاری و همراهی ما در مبارزه مسالمت آمیز و خیرخواهانه با بلای تاریک اندیشی و استبداد - برای نجات دین و آزادی و آفرینش عزت و سرفرازی برای این مردم دربند - دست بر مدار."

بدین سان آن نُماد عزت و آزادی انسان، به سان پیام آوران خدا که در ظلمت متراکم و در میان نومیدی و یأس مطلق و در شرایطی که یک ستاره هم در آسمان بشر سوسو نمی زد، برق آسا درخشیدند، در آن فضای رعب و وحشت که دانشمندان و عالمان جامعه نیز به جای احساس مسؤولیت و روشنگری و دمیدن روح عزت و آزادی و مقاومت در جامعه و برافروختن مشعل مبارزه با استبداد و اختناق، [36] برخی تن به ذلت و تحقیر سپرده و سکوت پیشه ساخته، برخی سر بر آستان استبدادگران ساییده و چهره کریه آنان را با تحریف آیات و روایات بزک می کردند و برخی نیز از سرخیرخواهی پیشنهاد سکوت و سازش می دادند، به ناگاه به سان برقی درخشید و همانند خورشیدی فراراه مردم در بند به نورافشانی پرداخت و خروشید که:

"هان ای مردم! من برای شما در مبارزه با این شرایط برده ساز و ذلیل پرور، نمونه و الگو هستم، از چه ایستاده اید و ذلت و تحقیر را می پذیرید؟ به پا خیزید."

"... وَ لَكُمْ فِيْ اُسْوَةٍ." [37]

9- اصلاح جامعه و نظام آن از روابط زور مدارانه و حقیر پرور

پیشوای آزادی، نهضت خود را نهضت اصلاح طلبانه عنوان داد و روشنگری فرمود که در اندیشه اصلاح تمام عیار جامعه و حکومت از راه فکر و فرهنگ و آگاهی بخشی و عزت آفرینی و مسالمت است.

او در اندیشه اصلاح اندیشه و منش مردم تحقیر شده، سرکوب گردیده و در بند خشونت و بیداد حاکم بود، و می خواست به آنان بفهماند که آنان انسان و دارای حقوق و کرامت و عزت هستند و باید بر سرنوشت خویش حاکم، و با صاحبان زر و زور دارای حقوق و آزادی و فرصتها و امکانات برابر باشند، و خدا و قرآن و پیامبر عزت آفرین او اجازه نمی دهند که آنان ذلت و تحقیر و سرکوب و بهره وری ابزاری از دین را به هیچ بهانه ای بپذیرند.

از سوی دیگر، آن ترجمان شکوه و سرفرازی بر آن بود تا مدیریت و حکومت را - که عنوان خلافت و اسلام را یدک می کشید، اما در ماهیت و روش اداره جامعه و شرایط حاکمان و مدیران و رفتار بامردم، به استبداد و اختناق دهشتناک درغلتیده بود - اصلاح ساختاری کند و آن را به اندیشه امانت و امانتداری از سوی خدا و مردم، بر آمدن قدرت بر اساس مقررات خدا و با خواست و رضایت مردم، نظارت پذیری و نقدطلبی و محاسبه جویی و قانونگرایی و بشردوستی - که سبک و روش پیامبر و امیرمؤمنان بود - بر گرداند و با این اصلاح اساسی و معماری اجتماعی و مهندسی سیاسی، روح عزت و آزادی را در مردم بدمد و شکست ناپذیری و شکوه از دست رفته را به جامعه باز گرداند.

او در وصیتنامه روشنگرش این آرزو و آرمان را این گونه به قلم آورد و به برادرش سپرد تا برای عصرها و نسلها

روشنگر راه باشد، که نمی توان از حسین (علیه السلام) و آزادی و استبداد ستیزی او دم زد، اما در سیاست و مدیریت به سبک نظارت ناپذیر و نهان کارانه و استبدادی و خشونت بار یزید پافشاری کرد و خواری و اختناق را بر مردم تحمیل و سایه هراس و وحشت را بر آگاهان و آزادی خواهان حاکم کرد:

"وَإِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي: أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأُسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي." [38]

"من نه به انگیزه خودبزرگ بینی و حق ناپذیری بیرون می روم، و نه طغیانگری و آشوب طلبی؛ نه برای افشاندن بذر تباهی حرکت می کنم، و نه به منظور ظلم؛ بلکه تنها انگیزه ام، سامان دادن حرکت فکری و فرهنگی و جنبش اصلاحی و انسانی و خیرخواهانه و مسالمت آمیز برای اصلاح امور جامعه و اُمت نیای گرانقدرم پیامبر است. من می خواهم حکومت را به حق و عدالت دعوت کنم و از شیوه های ظالمانه هشدار دهم، و همگان را به سبک و سیره متری و سرشار از عدل و داد نیای گرانقدر و پدر ارجمندم فراخوانم و بر آن سبک رفتار کنم."

10- پافشاری دلیرانه بر شایسته سالاری و بیعت و انتخاب آزاد

به هنگام تصمیم پیشوای آزادی برای حرکت به سوی عراق، "محمد حنفیه" به حضور آن حضرت شرفیاب گردید و از خشونت مرز شناس رژیم حاکم سخن گفت و از او تقاضا کرد که جان گرامی خویش را بیشتر به خطر نیفکند، اما آن نُماد آزادی و جوانمردی ضمن احترام به پیشنهاد خیرخواهانه او، جلوه دیگری از صلابت و شکست ناپذیری را در تاریخ آفرید و فرمود:

"يَا أَخِي! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلَجَأٌ وَلَا مَأْوَى لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ." [39]

"برادر عزیز! اگر در کران تا کران گیتی پناهگاه و نقطه امنی برایم پیدا نشود، و دست خشونت و ترور همه جا برسد، و حق زندگی و امنیت مرا پایمال سازد، باز هم با استبداد بیعت نخواهم کرد."

11- نفی امان ها و امان نامه ها

هنگامی که تصمیم گرفت تا از کنار خانه خدا به سوی عراق حرکت کند، شماری از چهره های مخالف استبداد، یکی پس از دیگری به حضورش شرفیاب شده، و از او تقاضا کردند که از رفتن منصرف شود. جالب است که همه آنان، قیام انسانی و عزت خواهانه او را برای جامعه، حیاتی و سرنوشت ساز می نگریستند، اما با خیرخواهی و دور اندیشی، دلیل مخالفت خود با آن نهضت روشنگر و تاریخ ساز را تزلزل و نا استواری و بی وفایی مردم کوفه از یک سو، و نقدناپذیری و خشونت بی مهار حکومت از سوی دیگر عنوان می کردند.

آنان به ظاهر درست هم می دیدند؛ چراکه استبداد اموی فراتر از یک دهه سلطه مطلقه و سیاه خویش بر مردم، به ویژه دوستان آل علی (علیه السلام)، به گونه ای دهشتناک آزادی خواهان را گردن زد، شکمها را سفره کرد، دانشمندان و روشنفکران را تنها برای دگراندیشی از نخلها آویزان کرد، و حق طلبان را زنده به گور ساخت و دخمه ها و دهلیزهای مرگ و بساط شکنجه های دَد منشانه را گسترش داد و نیز از عالم نمایان و روایتگران و قاضیان سوداگر و عمله های ظلم و دین و آیین مردم به صورت ابزاری بهره جست تا روح جرأت و شهامت و عزت و آزادی و حق گوئی و حق طلبی و نقد قدرت را در مردم نابود کند؛ به همین جهت بود که آنان با رفتن «مسلم» به کوفه، هزار هزار دست بیعت به سفیر عزت و آزادی دادند، اما با آمدن "عبید" و اعلام حکومت نظامی و تشدید شرارت و خشونت، فرار را بر پایمردی و وفا ترجیح دادند؛ چرا که به بیان "بشر بن غالب" - که از جامعه شناسان و روان شناسان روزگارش بود و حسین (علیه السلام) دیدگاه دقیق و هوشمندانه او را تصدیق کرد - "دلها و قلبهای مردم، خواهان حسین (علیه السلام) است و راه و رسم عادلانه و آزاد منشانه او را می جوید، اما شمشیرها با

استبداد اموی است!"; "خَلَفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ وَالسُّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمَيَّة!"

اما پرسش اساسی این بود که، پس باید چه کسی این شیوه دد مناشانه را - که به نام دینِ خدای عزّتبخش و پیامبر عدالت بر مردم تحمیل شده بود - شجاعانه و بیدارگر مورد نقد و چون و چرا و نفی و انکار قرار داده و بانیان و عاملان بیدادپیشه و ابلیس منش آن را به باد نکوهش و نفرین بگیرد و معرفی کند، و آن گاه با روشنگری و دهش فکری و اخلاقی و عملی، روح عزّت و آزادگی و شجاعت را در کالبد مرده و ذلّت زده و دنباله رو جامعه بدمد و به حکم قرآن با شیطان فریب و استبداد مبارزه کند؟ [40]

به هر حال، از چهره های سرشناسی که به پیشوای آزادی پیشنهاد انصراف از حرکت به سوی عراق دادند، "عبدالله"، فرزند جعفر طیار و همسر بانوی دانش و شهامت زینب (علیها السلام) بود. او پس از حرکت کاروان آزادی، نامه ای از مکه به حسین (علیه السلام) نوشت و به وسیله پسرانش به سوی آن حضرت فرستاد، و خاطر نشان ساخت که از خشونت عنان گسیخته استبداد بر جان او بیمناک است، چرا که نهاد قدرت به گونهای بی بنیاد و سطحی است که هیچ نقد و چون و چرا و خیرخواهی و دعوت به حق و هشدار از قانون شکنی را بر نمی تابد و با آن، به عنوان خروج بر اسلام، به بدترین شکل ممکن برخورد می کند.

آن گاه بی درنگ با تلاش بسیار، از برخی سران استبداد، امان نامه ای برای بازگشت آن حضرت به مکه گرفت و یکی از مهره های حکومت را نیز با آن فرستاد تا بتواند آن بزرگمنش را به انصراف از ادامه راه قانع سازد. اما پیشوای آزادی پاسخی قانع کننده به او داد و در پاسخ امان نامه "عمرو بن سعید" استاندار و ریاست مراسم حج - که گویی خود سرکرده تروریستهای اعزامی یزید برای ترور حسین (علیه السلام) بود - چنین نوشت:

"... وَقَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْبِرِّ وَالصَّالَةِ، فَخَيَّرَ الْأَمَانِ أَمَانُ اللَّهِ ...". [41]

"... برای من اماننامه فرستاده ای و در آن، وعده نیکی و سازش و مسالمت داده ای، اما به باور من بهترین امان و اماننامه از آن خداست و کسی که در زندگی این جهان از او حساب نبرد، در آن جهان از امان او بهره ور نخواهد شد؛ به همین جهت از بارگاه او توفیق پروا و ترس از عظمت او را داریم تا در سرای آخرت به امنیت او نایل آییم..."

بدینسان جلوه زیبای دیگری از عزّت و آزادگی در نهضت آزادی خواهانه عاشورا رقم خورد، چرا که آن نُماد کرامت انسان، جز به امان و اماننامه خدا از راه پروا پیشگی و آزادمنشی و عمل به مقررات او نیندیشید و جز از ذات بی همتای او نهراسید.

12- تندیس صراحت و صداقت

از جلوه های عزّت و آزادگی بی نظیر حسین (علیه السلام) روش آزادمنشانه و تفکرانگیز او در یارگیری برای نهضت، از آغاز تا لحظه شهادت است.

رهبران حرکتها و جنبشها، همواره می کوشند تا با انواع وعده ها و شعر و شعارها و ابزارهای شرافتمندانه و ... سربازگیری کنند و بر شمار طرفداران خویش بیفزایند و اگر بتوانند هر گز اجازه نمی دهند، به ویژه در هنگامه خطر، یکی از آنان ببرد و برود، و او را به دادگاه صحرایی و انقلابی می فرستند، اما شگفتا از پیشوای آزادی که جز روشنگری و دعوت و مردمداری و بزرگمنشی کاری نکرد و نه تنها کسی از آشنا و بیگانه را به همراهی خویش در فشار مذهبی، اخلاقی، سیاسی و نظامی قرار نداد که بارها و بارها آنان را در گزینش راه، آزاد نهاد و در مراحل گوناگون نهضت به آنان فرمود: اگر بخواهند، می توانند بروند و او مسئولیت بیعت را نیز از دوش آنان بر می دارد! برای نمونه:

یک: حضرت هنگام حرکت به سوی عراق، چنین نوشت: از حسین بن علی، به سوی «بنی هاشم»؛ اما بعد، به هوش باشید که هر یک از شما در این برنامه اصلاحطلبانه به همراه من باشد، به شرف شهادت مفتخر خواهد گردید...؛ "مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ أُسْتُشْهِدَ..."

بدین وسیله بستگان و نزدیکان را در همراهی یا نیامدن، آزاد گذاشت.

دو: هنگامی که خبر شهادت سفیر آن حضرت در راه عراق به وی رسید، ضمن سخنانی صریح و شفاف فرمود: یاران راه! خبری بسیار دردانگیز به ما رسیده، و آن عبارت است از خبر شهادت "مسلم"، "هانی" و "عبدالله". در کوفه، شرایط، دگرگونی نامطلوبی یافته و دوستداران ما ناخواسته از یاری ما گسسته اند، و اینک هر کدام از شما بخواهد بازگردد، آزاد است و از سوی ما هیچ مانع و ادای حقی بر عهده او نیست:

"... فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْصِرَافَ فَلْيَنْصِرِفْ، لَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ ذِمَامٍ." [42]

سه: شب عاشورا نیز با صراحت و صداقتی عجیب از فردا و فرجام کار، خبر داد و ضمن حق شناسی از یاران، با آزاد منشی شگفتی، مسئولیت بیعت را از گردن ها برداشت و از آنان خواست تا بروند:

"... وَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَلْيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِبِدِّ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَ ذُرُونِي وَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَإِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي..."

"واقعیت این است که من، نه یارانی پر مهرتر و بهتر از یاران خویش می شناسم، و نه خاندانی برتر و شایسته کردارتر از خاندان سرفراز خویش سراغ دارم؛ خدا به همه شما پاداش نیک ارزانی دارد. راستی که شما شایسته عمل کردید و حق و عدالت را نیک یاری دادید و خوش درخشیدید! اینک شب فرارسیده، و تاریکی آن، همه جا سایه گسترده است؛ بر خیزید و از این پوشش مناسب بهره جوئید، و آن را مرکبی راهوار سازید، و هر کدام از شما، دست یکی از مردان خاندان مرا گرفته، و در این سیاهی شب به سوی شهر و دیار خویش بروید. از این جا پراکنده گردید، و مرا با این بیدادگران تنها بگذارید؛ چرا که آنان تنها مرا می خواهند و رأی و بیعت مرا؛ در پی من هستند، و نه دیگری؛ با من سر کار زار دارند، و نه با کس دیگر؛ پس مرا تنها بگذارید و بروید! و آن گاه بار دیگر همه را دعا کرد." [43]

آیا نمونه ای از چنین صراحت و صداقت و جلوهای از چنین آزادی و شکست ناپذیری را در میان رهبران جنبشها و انقلابها می توان سراغ گرفت؟!

13. قلب تپنده عزت و آزادی

او به راستی قلب تپنده آزادی و شکست ناپذیری بود و به همین جهت هماره پیروز و سرفراز؛ چرا که در اندیشه ارزشها و جهان ماندگار و جاودانه بود، نه فناپذیر و زودگذر، به همین دلیل آنها را به بهای اینها مبادله نکرد. هنگامی که راه او به سوی کوفه به فرماندهی "حُرّ" بسته شد و پس از گفت و شنودی، به او هشدار داده شد که اگر پافشاری کند و آغازگر جنگ باشد، کشته خواهد شد، با قلبی هدفدار و شکست ناپذیر فرمود:

"لَيْسَ شَأْنِي شَأْنُ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ، مَا أَهْوَنَ الْمَوْتُ عَلَى سَبِيلِ نَيْلِ الْعِزِّ وَإِحْيَاءِ الْحَقِّ؛ لَيْسَ الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزِّ إِلَّا حَيَاةٌ خَالِدَةٌ، وَلَيْسَتْ الْحَيَاةُ مَعَ الذُّلِّ إِلَّا الْمَوْتُ الَّذِي لَا حَيَاةَ مَعَهُ. أَفَبِالْمَوْتِ نُخَوِّفُنِي؟ هَيْهَاتَ، طَاشَ سَهْمُكَ، وَخَابَ ظَنُّكَ. لَسْتُ أَخَافُ الْمَوْتَ، إِنَّ نَفْسِي لَأَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ، وَهَمَّتِي لِأَعْلَى مِنْ أَنْ أَحْمِلَ الضَّيْمَ خَوْفًا مِنَ الْمَوْتِ، وَ هَلْ تَقْدِرُونَ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ قَتْلِي؟ مَرْحَبًا بِالْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلَكِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى هَذَا مَجْدِي وَمَحْوِ عِزِّي وَ شَرَفِي، فَإِذَا لَا أَبَالِي بِالْقَتْلِ." [44]

"من کسی نیستم که از مرگ بهراسد و چنین چیزی هرگز در شأن من و نهضت آزادی خواهانه من نیست. راستی

مرگ پرافتخار برای آفرینش عزّت و سربلندی و در راه زنده ساختن حق و عدالت چه قدر ناچیز و آسان است؛ چرا که مرگ در راه عزّت و سرفرازی جز زندگی جاودانه نیست و زندگی ذلّت بار نیز جز مرگ چیز دیگری نیست. آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ راستی که تیرت به خطا رفت و پندارت تباه گردید؛ چرا که من کسی نیستم که از مرگ انتخابی و حکیمانه بهراسم. سبک و منش من پرشکوه تر و همت و مردانگی ام پر فرازتر از آن است که از ترس مرگ، ذلّت و بیداد را بپذیرم! راستی آیا شما بر چیزی فراتر از کشتن جسم من توانایی دارید؟ درود خدای بر کشته شدن در راه او، اما بدانید که شما ناتوان تر از آن هستید که روح شکست ناپذیر و شرافت والای مرا نابود سازید، بنا بر این چه باک از کشته شدن در راه عدالت و آزادی.

14- منش شکوه بار

آن حضرت به راستی نمونه عزّت خواهی و آزاد منشی است و با شهامتی وصفن اپذیر، مردم را به اندیشه و منش زندگی ساز خویش فرامی خواند و با به هیچ انگاشتن شیوه های استبداد و اختناق، بر مبارزه با آن پای می فشارد و در سخن روشننگرش در قانون گریزی و آزادی ستیزی و کرامت شکنی مدیریت بسته و استبدادی، به پیش قراولان سپاه آن، فرمودند:

"... فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَهْلِي مَعَ أَهْلِكُمْ وَ لَكُمْ فِي أُسْوَةٍ ...". [45]

"هان ای مردم! اگر به پیمانی که با من بسته اید وفادار بمانید، به نیکبختی و سرفرازی اوج گرفته اید؛ چرا که من حسین هستم، فرزند فاطمه (علیها السلام) دخت سرفراز پیامبر و پسر علی (علیه السلام). در راه عدالت و آزادی و آفرینش عزّت و شکوه برای جامعه استبداد زده و بلادیده، من با شما و پیشاپیش شما هستم و خاندانم به همراه خاندان شما، و برای شما در موضعگیری و منش من الگو و سرمشق زیبا و پر جاذبه ای برای گزینش راه شایسته زندگی است."

15- من برای آفرینش عزّت دین و امت سزاوارترم

آن حضرت آموزگار راستین آزادی و آزادمنشی بود و برای بازگرداندن عزّت و کرامت پایمال شده امت و زنده کردن هدفها و آرمان های دین خدا و نجات و رستگاری مردم دریند، به روشننگری و مبارزه برخاست و خود در خطرها و آمادگی برای پرداخت هزینه گران نجات دین و جامعه از طاعون استبداد، از همه پیشگام تر بود؛ درست بر خلاف رهبران دنیا که قدرت و امکانات و فرصتها و امتیازات و مدیریت و آسایش را برای خود و خودی ها می خواهند و رنج و دنبال روی را برای دیگران.

او در سخن و عملی جاودانه در ترسیم بخشی از انگیزه ها و هدفهای نهضت عزت طلبانه خویش، به سپاه "حُر" چنین گفت:

"إِيَّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ، نَاكِثًا عَهْدَهُ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَذْخَلَهُ. أَلَا وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ، وَ أَظْهَرُوا الْفُسَادَ، وَ عَطَلُوا الْحُدُودَ، وَ اسْتَأْثَرُوا بِالْفِيءِ، وَ أَنَا أَوَّلَى مَنْ قَامَ بِنُصْرَةِ دِينِ اللَّهِ، وَ إِعْزَازِ شَرْعِهِ، وَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ لِيَتَكُونَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ...". [46]

"هان ای مردم! پیامبر فرمود: هر کس پیشوای زورمدار و خودکامه ای را ببیند که مقررات خدا را نادیده می گیرد، مرزهای آن را می شکند، پیمان خدا را زیر پا می نهد و با روش مدیریت و مردمداری و قانونگرایی و معنویت من مخالفت می ورزد و به مردم ستم می کند و حقوق و آزادی آنان را پایمال می سازد، و آن گاه به نقد و نفی بیداد او

بر نخیزد، بر خداست که او را با همان استبدادپیشه در دوزخ همنشین سازد. هان! اینک بدانید که استبدادگران اموی مسلک فرمانبرداری شیطان را برگزیده و اطاعت خدا را کنار نهاده اند؛ تبهکاری را آشکار ساخته و مقررات خدا را تعطیل کرده و حقوق خدا و مردم را بر اساس هوا و هوس به انحصار خویش درآورده اند، و من شایسته ترین کسی هستم که باید برای یاری دین خدا و آفرینش عزّت آن و جهاد در راه حق و عدالت به منظور برتری آن بپا خیزم." [47]

16- هدف و روش آزاد منشانه با اقدام بهنگام

پس از بسته شدن راه بر کاروان حسین (علیه السلام) به وسیله پیش قراولان سپاه استبداد، آن حضرت در میان یاران راه به پا خاست، و پس از ستایش خدا و گرامی داشت پیامبر، این گونه جلوه درخشان دیگری از عزّت و سرفرازی را در برابر عصرها و نسلها به یادگار نهاد:

"إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَزَوَّنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَنَكَّرَتْ وَتَغَيَّرَتْ... أَلَا تَزَوَّنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ؟ وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ؟ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَائِهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا." [48]

"هان ای یاران راه! حوادث و رخداد هایی بر ما فرود آمده است که می نگرید. اینک، روزگار ما دگرگونی ناپسندی یافته و ضمن روکردن زشتی ها و خودکامگی ها، زیبایی های انسانی از جامعه رخت بر بسته و نیکی ها پشت کرده و روند تاریخ در مسیری نامطلوب در جریان است. از فضیلتها و کرامتها، جز اندکی، به سان قطره هایی که به هنگام ریخته شدن آب در اطراف جام می ماند، بیشتر باقی نمانده، و مردم در یک زندگی ننگین و فاجعه باری بسان یک مزرعه یا بوستان آفت زده گرفتار آمده اند! آیا نمی بینید به حقّ و عدالت عمل نمی کنند و از باطل و بیداد روی نمی گردانند؟ شایسته است که مردم با ایمان از چنین محیط زورمدارانه و شرایط بسته و ننگینی به ملاقات پروردگار خود بشتابند؟! من مرگ را - در چنین شرایطی - جز سعادت نمی بینم؛ و زندگی با این ستمگران را ملال انگیز و جانفرسا می دانم!"

بدین سان، پیشوای آزادی در این سخن جاودانه و موضعگیری عزّت ساز خود، به دو اصل اساسی رهنمون گردید: یک: نخست، هدف از شهادت راستین و آگاهانه را بیان فرمود، که برپا داشتن حق و عدالت و سرنگون ساختن باطل و بیداد و دگرگون ساختن شیوه ها، سیاستها، هدفها، آرمانها و اصلاح بنیادی جامعه در پرتو درایت و ژرفنگری و قانونمداری است، تا مردم به عزّت و آزادگی برسند و بر سرنوشت خود حاکم گردند. دو: افزون بر آن، هنگامه مناسب و اقدام به موقع و به جای کار را نشان داد، و روشن ساخت که هنگامه شهادت وقتی است که حق و عدالت پایمال می شود، و فریب و بیداد، با بستن راه های گفت و شنود منطقی و روزنه های خردورزی و اصلاح پذیری، با قانون شکنی و خشونت، میداندار می شود؛ آری، آنگاه است که مرگ هدفدار برای توحید گرایان آزاده و اصلاحگران فضیلت خواه، نیکبختی و زندگی با تبهکاران رنج آور است.

17- این نامه در خور پاسخ نیست

پس از فرود حسین (علیه السلام) در کربلا و گزارش آن به وسیله "حُرّ" به "عبید"، او نامه ای به این مضمون برای پیشوای آزادی نوشت:

"هان ای حسین! فرودت در کربلا به من گزارش شد، امیرمؤمنان! یزید به من نوشته است که سر بر بالش نهم و سیر نخورم تا تو را به دیدار خدای لطیف بفرستم، و یا به حکم من و او گردن نهی و دست تسلیم بالا بری!"

هنگامی که نامه آن عنصر حقیر و خودکامه به دست آن نُماد جاودانه درایت و آزادگی رسید و آن را خواند، به دور افکند و فرمود:

"لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ اسْتَرَوْا مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ ."

"گروهی که خشنودی مخلوقی ناتوان را به بهای ناخشنودی و خشم خدای توانا خریدند، رستگار و سربلند نخواهند شد."

نامه رسان جواب نامه را طلبید، که آن پیکره صلابت و عزّت فرمود:

"مَا لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ، لِأَنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ."

"این نامه در خور پاسخ نیست؛ چرا که بر نویسنده اش - به خاطر زورمداری و قانون شکنی - عذاب خدا بایسته است." [49]

18- من و پذیرش خواری؟

حسین (علیه السلام) روز عاشورا به پاخاست و در برابر سپاه اختناق، با رساترین ندای خویش به روشنگری و

خیرخواهی پرداخت و ریشه و تبار پر افتخار خود را برشمرد و دلیل سیاهکاری های آنان را پرسید که :

"فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي وَ أَبِي الدَّائِدُ عَنِ الْخَوْضِ عَدَاً يَذُودُ عَنْهُ رَجَالاً كَمَا يُذَاذُ الْبَعِيرُ الصَّادِرُ عَنِ الْمَاءِ؛ وَ لَوَاءُ الْحَمْدِ فِي يَدِ أَبِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟"

"پس چگونه و به کدامین جرم و به چه گناهی ریختن خون مرا روا می شمارید؟ به چه مجوزی برای کشتن من

همدست و همداستان شده‌اید؟ و چگونه با فرزندان اسلام و پیامبر این گونه رفتار می کنید؟"

ستون فقرات سپاه ساکت بود، اما مهره های پلید آن، که از افشاندن شدن بذر بیداری و آزادگی بر دلها بر خود می

لرزیدند، به منظور شعله ور ساختن آتش جنگ تجاوزکارانه و دمیدن بر کوره تعصب و دنباله روی، فریاد کشیدند:

"قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ، وَنَحْنُ غَيْرُ تَارِكِيكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشاً!" [50]

"همه آنچه را که گفتی می دانیم، اما تو را رها نخواهیم ساخت، تا یا دست بیعت به امیر امت بدهی و یا از

تشنگی جان به جانافرین تسلیم داری!"

این جا بود که آن نماد عزّت حق و حق طلبان تاریخ خروشید:

"لَا وَ اَللّٰهِ لَا يُعْطِيهِمْ بِيَدِيْ اِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَ لَا اَفَرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ، عِبَادَا لِلّٰهِ! وَ اِنِّيْ عُذْتُ بِرَبِّيْ وَ رَبِّكُمْ اَنْ تَرْجُمُوْنِ [51] وَ

اَعُوْذُ بِرَبِّيْ وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ." [52]

"نه! به خدای سوگند نه دست ذلّت به دست استبدادگران خواهم نهاد و نه به سان بردگان و برده‌صف‌تان ترسو از

میدان عزّت و افتخار خواهم گریخت؛ بندگان خدا! من به پروردگار خود و شما پناه می برم از این که سنگبارانم

کنید. و من از شرارت هر حق ناپذیری - که به روز حساب ایمان نمآورد و به خاطر هوای دل خویش به هر فریب

وزشتی دست می یازد - به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم." [53]

راستی تمسک به این آیات - که منطق موسی و توحیدگرای آل فرعون است - اتفاقی است یا حکیمانه و هدفدار و

حساب شده، کدام یک؟

19- درخشان ترین جلوه شکوه و شکست ناپذیری

پس از پافشاری سپاه استبداد بر ادامه جنگ و جنون، آن حضرت بر مرکب پیامبر نشست و در برابر آنان قرار

گرفت. پیش از هرچیز آنان را به سکوت و شنیدن سخنانش فراخواند و آن جا را به دانشگاه آگاهی و آزادگی تبدیل

ساخت و با شیواترین و رساترین و حماسی ترین بیان به روشنگری پرداخت:

"تَبَّأَ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ! وَ تَرَحَّأَ، حِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَآلِهَيْنَ فَأَصْرَخْنَاكُمْ مُّوجِفِينَ، سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا فِيْ أَيْمَانِكُمْ،

وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا افْتَدَحْنَاهَا عَلَيَّ عَدُوْنَا وَ عَدُوَّكُمْ، أَصْبَحْتُمْ أَوْلِيَاءَ لِأَعْدَائِكُمْ عَلَيَّ أَوْلِيَاءِكُمْ، وَ يَدَاً عَلَيْهِمْ، بِغَيْرِ عَدَلٍ

أَفَشَوْهُ فَيَكُم، وَلَا أَمَلْ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ...".

"هان ای گروه دنباله رو! مرگتان باد و ذلت و اندوه قرینتان. آیا شما پس از اینکه با شور و شوق فراوان دست یاری طلبی به روی ما گشودید، آنگاه که ما به دادخواهی شما پاسخ مثبت داده و بی درنگ و با احساس انسانی به سوی شما شتافته و به یاریتان برخاستیم، اینک شمشیرهای آخته ای را - که برای دفاع از برنامه های آزادی خواهانه ما به دست گرفته بودید - ضدّ ما به کار گرفتید؟ آیا کمر به کشتن ما بستید، و آتش ستم سوزی را که ما بر ضدّ دشمنان خشونت کیش و سیاهکار مشترکمان برافروخته بودیم، بر ضدّ ما شعله ور ساختید؟! در نتیجه به حمایت دشمنانتان، و به زیان دوستان و پیشوایانتان برخاستید؟ آن هم بی آن که این دشمن خیره سر، عدل و دادی در جامعه شما حاکم ساخته باشد و بی آن که هیچ امید به آینده بهتر یا نیکی و شایستگی برایتان در اندیشه و عملکرد آنان به چشم بخورد؟ وای بر شما! آیا شما سزاوار بلا نیستید؟ که از ما روی برتافته و از یاری ما - که برای عدالت و آزادی به پاخاسته و از مرزهای دین خدا و حقوق و امنیت پایمال شده عصرها و نسلها دفاع می کنیم - سر باز زدید و با واپسگرا ترین و ستمکارترین های روزگار همراه شدید؟ آیا نیک اندیشیده اید که چه می خواهید و چرا با ما سر جنگ دارید؟"

یکی از فرماندهان سپاه استبداد گفت:

"أَنْزِلْ عَلَيَّ حُكْمَ بَنِي عَمَّك!"

"دستور امیر این است که باید به فرمان حکومت گردن گزاری و به مشروعیت آن رأی دهی، و گر نه تو را رها نخواهیم ساخت!"

آن قلّه پرفراز و تسخیرناپذیر فرزاندگی و کرامت، هنگامی که در برابر منطق و درایت و خیرخواهی و مهر و مسالمت و مدارای خویش، باز هم آن پاسخ زورمدارانه را شنید، شیر آسا خروشید:

"أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذِّلَّةِ، وَ هَيْهَاتَ مَنَّا الذِّلَّةُ، يَا بَنِي اللَّهِ لَنَا ذَلِكُ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ، وَ طَهْرَتْ، وَ أُتُوْفَ حَمِيَّةً، وَ نَفُوسٌ أُبِيَّةٌ مِنْ أَنْ تُؤْثِرَ طَاعَةُ اللَّيْثَامِ عَلَى مِصَارِعِ الْكِرَامِ. أَلَا وَ إِنِّي زَاجِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ مَعَ قَلَّةِ الْعَدَدِ، وَ خِذْلَانِ النَّاصِرِ." [54]

"هان ای عصرها و نسلها! به هوش که این فرومایه فرزند فرومایه، اینک مرا میان دو راه و دو انتخاب قرار داده است: بر سر دو راهی ذلت پذیری و تسلیم خفت بار در برابر فرومایگان و واپسگرایان حاکم، و یا مرگ پرافتخار و باعزت و سرفرازی با پایبندی به آرمان ها! و چه قدر دور است از ما که خواری را برگزینیم! خدا و پیامبرش و ایمان آوردگان و روشنفکران و دامانهای پاک و رگ و ریشه های پاکیزه و مغزهای روشن اندیش و جانهای ستم ستیز و باشرافت نمی پذیرند که ما فرمانبرداری فرومایگان و پایمالگران حقوق و امنیت و آزادی مردم را بر شهادتگاه رادمردان و آزادمنشان مقدّم بداریم! از این رو به هوش باشید که من با همین خاندان و با این یاران به شمار اندک و با وجود پشت به حقّ و عدالت نمودن پیمان شکنان، راه خویش را برگزیده و برای دفاع از حق، به یاری خدا مقاوم و شکست ناپذیر آماده ام."

این سان امید پوچ و شقاوت بار رژیم اموی را برای همیشه به باد داد، و نه تنها زورمداری و تحمیل ذلت را نپذیرفت، که مارک ننگ و خفت را بر پیشانی همه استبدادگران قرون و اعصار نواخت و حسرت تسلیم شدن و دست بیعت سپردن را بر دلهای سیاه و پلیدشان نهاد و این درس بزرگ را به همه آموخت که در برابر شیفتگان قدرت چگونه باید ایستاد و نه گفت.

گفتنی است که آن نماد عزّت و افتخار تاریخ بشر، روشن می سازد که به چند دلیل تن به ذلت و بیعت خواهی

زورمدارانه نخواهد داد و مرگ با عزّت و آزادی را برخواهد گزید:

یک: به دلیل ایمان ژرف به خدای عزیز و عزّتبخش که ذلّت پذیری را بر بندگان نمی پذیرد؛ همین گونه پیامبر و یکتا پرستان راستین؛

دو: افزون بر این، آن خانه و خاندان پاک و آن خردها و جانهای پرشرافت که حسین (علیه السلام) در کنار آنان تربیت یافت و شکوفا شد، به او شیر عزّت و آزادی و بینش و منش شکست ناپذیری و عزّت دادهاند، نه ذلّت پذیری و تحمل تحقیر و زورمداری؛ "يَا بِي اللَّهِ لَنَا ذَلِكُ وَرَسُولُهُ ...". [55]

آن گاه آن پیکره ایمان و اخلاص پس از هشدار دلسوزانه، این گونه و با این آیات روشنگر سخنان گهربار خویش را پایان داد:

(... فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنْظِرُونِ، [56] إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ، مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ [57] ... وَأَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ) [58]

آیا تلاوت این آیات که بیانگر مبارزه نوح و هود و پدر توحید گرایان و عزّت طلبان، ابراهیم در برابر سردمداران شرک و استبداد و حقارت است، نمایشگر این حقیقت نیست که عاشورا و پیشوای آزادی، ثَماد فضیلت و آزادی و شکست ناپذیری و عدالت خواهی همه پیامبران است و طرف مقابل، جرثومه و نماینده استبدادگران آزادی کش تاریخ بشر؟ و آیا این نمود عزّت و شکست ناپذیری قرآن در رویداد عاشورا و یا نمود عزّت و شکست ناپذیری عاشورا در قرآن نیست؟ 20- من شیوه استبدادی را برای اداره جامعه نخواهم پذیرفت

یاران فداکار حسین (علیه السلام) بخشی از روز عاشورا را با سپاه استبداد به صورت تن به تن و یا گروهی مبارزه کرده و برخی سر بر بستر شهادت نهاده بودند، که دشمن بر فشار خویش افزود، اما آن حضرت حماسهای دیگر آفرید و فرمود:

"اَسْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا... وَاسْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمِ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بَنَاتِ نَبِيِّهِمْ. أَمَا وَاللَّهِ لَا أَجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ وَ أَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي." [59]

"خشم خدا بر یهود آنگاه شدّت یافت که برای خدای یکتا فرزند تراشیدند، و بر این پندار موهوم خویش پای فشردند، و خشم خدا بر مسیحیان آنگاه سخت گردید، که به جای توحیدگرایی، به سه گانه پرستی گرایش یافتند و ذات بی همتای خدا را سومین خدا خواندند! و خشم خدا بر مجوسیان آنگاه شدّت گرفت که به جای خدا، خورشید و ماه را پرستیدند، و خشم خدا بر این استبدادگران تاریک اندیش و خشونت طلب آنگاه سخت شد که با ادعای اسلام خواهی و ندای تکبیر و تهلّیل بر ریختن خون پسر دخت سرفراز پیامبرشان همدست و همدستان شدند! هان! به هوش باشید! به خدای سوگند من به ذرّهای از خواسته های ظالمانه و زورگویانه آنان جواب مثبت نخواهم داد، و در برابر ستم، شکست ناپذیر و عزّتمند خواهم ایستاد تا در حالی که در دفاع از حقوق مردم خویش به خون رنگین شده باشم به دیدار خدایم نایل آیم. آری، به خدای سوگند استبداد و ذلّت را برای خود و مردم نخواهم پذیرفت."

21- شهادت گاه عزّت و آزادی

هنگامی که دشمن ددمنش در پیکار نابرابر با آن تجسم آزادی و پامردی عاجز ماند و "شمر" به سرکردگی گروهی میان او و سراپردهاش جدایی افکند و سنگر گرفت تا او را ناگزیر به تسلیم سازد، آن حضرت ندا در داد:

"وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَخْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ

وَأَرْجِعُوا إِلَىٰ أَحْسَابِكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ. [60]

«هان ای دنباله روهای دودمان بیدادپیشه ابوسفیان! اگر از دین و آیین بهره ای ندارید و از محاسبه روز رستاخیز نمی ترسید، پس در دنیای خویش اندکی آزادمرد باشید؛ و اگر از آن هم بی بهره اید، اگر خود را از امت عرب می پندارید به ریشه و تبار خویش باز گردید، و جوانمردی و غیرت عربی را پاس دارید.»

بدینسان از شهادتگاه الهام بخش خویش، به گونه‌های ندای آزادی و نمود شکست ناپذیری را طنین انداز و جلوه گر ساخت که تاریک اندیش ترین و خشونت کیش ترین مهره سپاه استبداد نیز ناگزیر به پذیرش و تصدیق آن گردید.

22- ندای آزادی و شکست ناپذیری از فراز نیزه ها

حسین (علیه السلام) نه تنها در زندگی و نهضت و منطق و منش خویش تا لحظه شهادت نماد شکست ناپذیری و ترجمان آزادی و در اندیشه آفرینش عزّت و صلابت برای انسان و نفی ذلّت و حقارت در هر شکل و نام و فرمی بود، بلکه آن حضرت سر سرفرازش را نیز بر فراز نیزه ها و کاخ بیداد یزید همواره و همیشه به همراه قرآن و آیات ستم ستیز آن، به چشمه سار جوشان عزّت و پرچم همواره در اهتزاز آزادی و عزّت طلبی انسان تبدیل ساخت و نشان داد که با کشته شدنش، نهضت آزادی خواهانه او از جوشش و موج باز نمی ایستد و شهادتگاه و مزار عطر آگین و عاشورا و اربعین و نام و یاد و خاطره های او نیز برای مردم شورانگیز و سازنده و برای ظالمان و خودکامگان و دشمنان آزادی و حقوق بشر هراس انگیز و خطر خیز است، چرا که او با شاهکاری که آفرید، دیگر یک فرد نیست تا با کشتن او چراغ راه مردم آزادی خواه خاموش شود؛ نه، بلکه آن حضرت راهی را گشود و حرکتی را آغازید و طرحی را افکند که به یک جریان ماندگار و یک فرهنگ و مکتب آزادی خواهی و عزت طلبی برای بشر تبدیل شد؛ به همین جهت هم استبدادگران قرون و اعصار از مزار او نیز می هراسند و بارها برای ویران کردن و بی رونق ساختن و تحریف روح نهضت او و یا بهره وری ابزاری از نام شورانگیز او، دست به تخریب و شقاوت مزینند و یابرای آن نماد شکوه و شکست ناپذیری، رقیب می تراشند.

راستی چرا سر سرفراز او بر فراز نی به تلاوت این آیات پرداخت: [61]

"أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا" [62]

"آیا چنین پنداشتی که تنها "اصحاب کهف" و "رقیم" از نشانه های شگفت انگیز قدرت بی کران ما بودند؟ هنگامی را به یاد آور که آن جوانان حق طلب و آزادی خواه به آن غار پناه بردند، و گفتند: پروردگارا، از سوی خود رحمت و بخشایشی به ما ارزانی دار، و برای ما راه نجات و هدایتی در کارمان فراهم آور..."

آیا تلاوت این آیات، نشانگر این حقیقت نیست که رژیم اموی در پرده مذهب سالاری و ادعای جانشینی پیامبر، چنان شرک و ظلم و کیش شخصیت و اختناق را حاکم ساخته بود که دیگر جایی برای آزادی و عدالت و سرفرازی و عزّت و طرفداران آنها نبود و آنان باید به سان "اصحاب کهف" از خشونت و شرارت دژخیمان استبداد به کوه ها و دشتها و غارها پناه برند و طرحی دیگر برای نجات و آزادی بیفکنند؟

راستی چرا آن سر سرفراز و موج انگیز در مرکز قدرت و در کاخ استبداد، این آیه را تلاوت کرد:

"وَسَيَعْلَمَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ" [63]

"کسانی که ستم کردند به زودی خواهند دانست که به چه بازگشتگاهی باز خواهند گشت."

آیا جز این است که به ستم ستیزی نهضت خویش پای می فشارد و امید می دهد که پیروزی از آن منش و روش

آن ترجمان عزّت و آزادگی و رهروان راستین راه اوست؟ بدینسان می نگریم که پیشوای آزادی از آغاز نهضت عزّتخواهانه و ستم ستیزش تا روز عاشورا و پس از آن با سر سرفرازش به همراه کاروان اسیران آزادی بخش و ذلّت ستیز در کوفه و شام و تلاوت آیات قرآن به مناسبت‌های گوناگون، از سویی از روح شکست ناپذیر قرآن و فرو فرستنده آن - که سرچشمه عزّت‌ها و قدرتهاست - یاری می جوید و به او اعتماد می کند و از دگرسو به همراه آن به سوی هدف بلند و آرمان خدایی خویش گام می سپارد و با تمسک همواره به آن نشان می دهد که کار سِتْرگ او که در حقیقت کاری قرآنی و نبوی و علوی است، از قرآن سرچشمه گرفته و گام به گام بر شاهراه آن پیش رفته، و تنها به هدف آفرینش و پیاده کردن مقررات قرآن و تأمین حقوق و کرامت بندگان او اندیشیده است.[64]

پی نوشتها :

[1]- سوره فصلت (41) آیه 41.

[2]- الرائد، ج 2، ص 1183 واژه «عزّت».

[3]- منجد الطلاب، واژه «عزّت».

[4]- مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، واژه «عزّت»، ص 344.

[5]- سوره یوسف (12) آیه 88؛ سوره فصلت (41) آیه 41؛ سوره نمل (27) آیه 34.

[6]- گفتنی است که واژه «عزیز» یکی از صفات خداست، و در قرآن، فراتر از 92 بار، ذات بی همتای او با این صفت یاد شده و این واژه در این مورد به کار رفته است.

[7]- سوره مائده (5) آیه 54.

[8]- سوره کهف (18) آیه 34؛ سوره منافقون (62) آیه 8.

[9]- سوره ص (38) آیه 23.

[10]- سوره نساء (4) آیه 139؛ سوره یونس (10) آیه 65؛ سوره صافات (37) آیه 180؛ سوره ص (38) آیه 82؛

سوره شعراء (26) آیه 26؛ سوره فاطر (35) آیه 10؛ سوره مریم (19) آیه 81.

[11]- سوره توبه (9) آیه 128.

[12]- سوره هود (11) آیه 92.

[13]- سوره ص (38) آیه 2؛ سوره بقره (2) آیه 206.

[14]- میزان الحکمة، ج 6، 290.

[15]- همان.

[16]- همان.

[17]- همان.

[18]- این عوامل عزّت ساز، هر کدام از منطق و منش جالب او دریافت می شود، که در ادامه بحث به تدریج به آنها می رسیم.

[19]- مثير الأحزان، ص 24؛ لهوف، ص 97؛ وقعة الطّف لأبی مخنف، ص 75.

[20]- تاریخ طبری، ج 7، ص 34؛ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 74.

[21]- مثير الأحزان، ص 24؛ لهوف، ص 98.

[22]- مثير الأحزان، ص 25؛ لهوف، ص 99.

[23]- سوره احزاب (33) آیه 33.

[24]- الفتوح، ابن اعثم، ج 5، ص 24.

[25]- سوره قصص (28) آیه 21.

[26]- وقعة الطّف، ص 76; مقتل خوارزمی، ج 1، ص 190.

[27]- وقعة الطّف، ص 87; مقتل خوارزمی، ج 1، ص 190; ارشاد مفید، ص 202; تاریخ طبری، ج 7، ص 222.

[28]- سوره قصص (28) آیه 21.

[29]- مقتل خوارزمی، ج 1، ص 190; ارشاد مفید، ص 202; تاریخ طبری، ج 7، ص 222.

[30]- درست به سان رژیم فرعون که به بهانه دفاع از دین و وطن و امنیت ملی، به آن فجایع دهشتناک دست

مزد. سوره غافر (40) آیات 23 - 27.

[31]- لهوف، ص 23.

[32]- مثير الأحزان، ص 27; تاریخ طبری، ج 7، ص 241.

[33]- بحارالانوار، ج 44، ص 335; مقتل خوارزمی، ج 1، ص 195; ارشاد مفید، ص 204; تاریخ طبری، ج 7، ص

235; در رواق چشمهای اشکبار، ص 64.

[34]- لهوف، ص 101.

[35]- مثير الأحزان، ص 41; لهوف، ص 102.

[36]- نهج البلاغه، خطبه 3.

[37]- تاریخ طبری، ج 7، ص 300; مقتل الحسين، مقّم، ص 218.

[38]- مقتل خوارزمی، ج 1، ص 188.

[39]- مقتل ابی مخنف، ص 15.

[40]- سوره نساء (4) آیه 76; سوره بقره (2) آیه 216.

[41]- تاریخ طبری، ج 7، ص 280; انساب الأشراف، ج 3، ص 164.

[42]- ارشاد، ص 123.

[43]- مثير الأحزان، ص 52; مقتل الحسين، امین، ص 85.

[44]- احقاق الحق، ج 11، ص 600.

[45]- تاریخ طبری، ج 7، ص 300; مقتل الحسين مقّم، ص 218.

[46]- وقعة الطّف، ص 172; تاریخ طبری، ج 5، ص 403; انساب الأشراف، ج 3، ص 170.

[47]- کامل ابن اثیر، ج 3، ص 270.

[48]- لهوف، ص 138; مثير الأحزان، ص 44.

[49]- بحارالانوار، ج 44، ص 383; ناسخ التواریخ، حالات سید الشهداء، ج 2، ص 178.

[50]- این منطق ددمنشانه استبداد، اینک منطق پرجاذبه و منش بشردوستانه حسین(علیه السلام) را در این

مورد بنگرید تا حضيض ذلّت و فرومایگی استبداد، و اوج عزّت و بزرگ منشی نهضت آزادی خواهانه عاشورا را

بینید: هنگامی که سپاه «حُرّ» به کاروان حسین(علیه السلام) رسید، در آن بیابان سوزان، خود و مرکبهایشان از

تشنگی می سوختند و هر چه می جستند آب نمی یافتند. آن حضرت به یاران دستور داد تا آنان و مرکبهایشان را

سیراب کردند. شگفتانگیزتر این که «علی محاربی» یکی از سپاه دشمن می گوید: من آخرین نفر بودم که رسیدم و

آب خواستم. آن حضرت هنگامی که من و مرکبم را از فشار تشنگی به آن حال نگریست، با مهری وصف ناپذیر

فرمود: برادر زاده! شترت را بخوابان، و دهان مشک را بر گردان و هر چه می خواهی بنوش! من نتوانستم، خود آن بزرگوار پیش آمد و دهان مشک را به من داد تا آب نوشیدم! ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا! قمقام، ص 350.

[51]- سوره دخان (44) آیه 20.

[52]- سوره غافر (40) آیه 27.

[53]- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 4، ص 26; انساب الأشراف، ج 3، ص 188; سموّ المعنی، ص 120.

[54]- لهوف، ص 156; مثير الأحزان، ص 55.

[55]- مثير الأحزان، ص 55; تحف العقول، ص 174.

[56]- سوره یونس (10) آیه 71.

[57]- سوره هود (11) آیه 56.

[58]- سوره ممتحنه (60) آیه 4.

[59]- لهوف، ص 158; مثير الأحزان، ص 58.

[60]- مقتل خوارزمی، ج 2، ص 33.

[61]- ارشاد مفید، ص 230; بحارالانوار، ج 45، ص 121; ریاض الأحزان، ص 55.

[62]- سوره کهف (18) آیات 9 - 16.

[63]- سوره شعراء (26) آیه 227.

[64]- اگر آیاتی را که آن حضرت و خاندان و یارانش از مدینه تا بازگشت دگرباره به آن به مناسبت‌های گوناگون تلاوت کرده و از قرآن نور گرفته‌اند گردآوری، دسته‌بندی و تحلیل شود، افزون بر این که در ابعاد گوناگون الهامبخش و راهنمای جالبی خواهد بود، نشان می دهد که حسین(علیه السلام) با عملکرد درخشان خویش، برنامه قرآن را ارائه فرموده و یا عملکرد عدالتخواهانه و عزّتساز خود را از قرآن گرفته است.